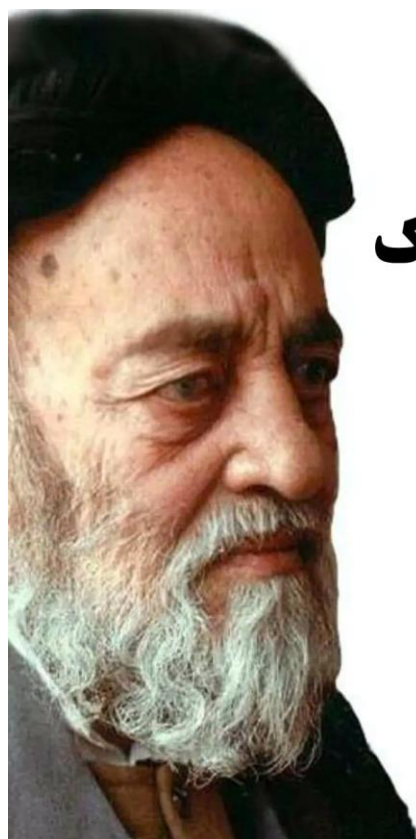


آقای طباطبایی، انقلاب و نظام

در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود



سید محمدحسین طباطبایی:

«در این انقلاب یک
شهید واقعی بود،
که مظلومانه هم
شهید شد، و آن
اسلام بود»

دو ماه قبل از رحلت



محسن کدیور

۲۷ آذر ۱۴۰۰

تا کنون چهار یادداشت و مقاله درباره عبارت حکیمانه آقای طباطبایی منتشر کرده ام (۱)، که به تدریج تکمیل شده است. (۲) پس از پنج سال به اطلاعات جدیدی درباره عبارت تاریخی مذکور و زمینه های آن دست یافتم که مترصد بودم آنها را مطرح کنم. سخنان امروز تحریر جدیدی از قضیه بر اساس اطلاعات تازه است که برخی جزئیات فرعی و غیرمؤثر در اصل مسئله تصحیح می شود و اصل قضیه تحکیم می گردد. (۳) این مجلس شامل دو بخش است: زمینه عبارت حکیمانه، و اصل عبارت حکیمانه. از نقد و بررسی مباحث استقبال می کنم.

بخش اول. زمینه عبارت حکیمانه

عبارت حکیمانه آقای طباطبایی در خلأ زائیده نشده است. این عبارت خردمندانه زمینه ای داشته است که در آن زمینه رشد کرده و صادر شده است. توجه کافی به این زمینه باعث سهولت در درک و پذیرش عبارت حکیمانه می شود. این بخش شامل پنج مبحث به شرح ذیل است: اهمیت جایگاه و آراء، مروری بر مواضع سیاسی، اختلاف نظر با آقای خمینی، اجبار به ترک گفت‌وگو با کربن، و وضع زندگی.

مبحث اول. اهمیت جایگاه و آراء

چرا نظر آقای طباطبایی صاحب المیزان درباره انقلاب، جمهوری اسلامی و آقای خمینی مهم است؟ در پاسخ به این پرسش نخستین دو بحث منعقد شده است: جایگاه رفیع علمی و متمایز از شاگردان و منسوبانش.

بحث اول. جایگاه رفیع علمی

آقا سیدمحمدحسین طباطبایی (متولد ۱۲۸۱- متوفی ۲۴ آبان ۱۳۶۰) معروف به علامه طباطبایی یکی از بزرگترین شخصیت‌های دینی معاصر است. ایشان نویسنده یکی از مهمترین تفاسیر قرآن کریم: المیزان فی تفسیر القرآن، و شاخص ترین فیلسوف اسلامی قرن اخیر است و بسیاری از اساتید فلاسفه و تفسیر و نیز برخی فقها و مراجع از شاگردان وی بوده اند. اینجانب نیز در رتبه شاگردِ شاگردان ایشان محسوب می شوم. (۴) آقای طباطبایی یکی از مؤثرترین شخصیتها در شکل گیری تفکر اسلامی معاصر است. (۵) ایشان علاوه بر مراتب علمی به لحاظ اخلاقی و عملی هم از اسوه های تقوی زمانه ما محسوب می شود. آقای طباطبایی حیات خود را بر تحقیق، تالیف و تدریس متمرکز کرد و دغدغه اصلیش سیاست نبود. نظرات چنین شخصیت علمی مبرزی درباره آقای خمینی، انقلاب ۱۳۵۷ و نظام جمهوری اسلامی مهم است.

این دو شخصیت دینی هم‌عصر شاگردان مشترک فراوانی داشته اند، از جمله آقایان حسین علی منتظری نجف آبادی، مرتضی مطهری، عبدالله جوادی آملی، حسن حسن زاده آملی، محمدتقی مصباح یزدی، یحیی انصاری شیرازی، ابراهیم امینی و علی قدوسی که علی الاغلب از پیروان آقای خمینی و مدافع انقلاب بوده اند. با درگذشت زودهنگام آقای طباطبایی (سال سوم جمهوری اسلامی)، بر اساس قیاس استاد با شاگردانش، قیاس با یکی از دامادهايش که قبل از او توسط مجاهدین خلق ترور شد، و تبلیغات جمهوری اسلامی چه بسا پنداشته می شود آقای طباطبایی همگام و همسو با رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران بوده است و به اصطلاح رایج از «یاران امام خمینی» و «مدافعان انقلاب و نظام» محسوب می شود. تحقیقات من نشان می دهد که این پندارها نادرست است. آقای طباطبایی از آغاز مشی کاملاً متفاوتی با آقای خمینی داشته، آقای خمینی هم از ابتدا رویکرد علمی و عملی آقای طباطبایی را نمی پسندیده است، آقای طباطبایی هرگز نظر مساعدی به انقلاب ۱۳۵۷ و نظام جمهوری اسلامی نداشته است.

بحث دوم. متمایز از شاگردان و منسوبانش

آقای طباطبایی را حداقل در سیاست نمی توان از طریق شاگردان و منسوبانش شناخت.

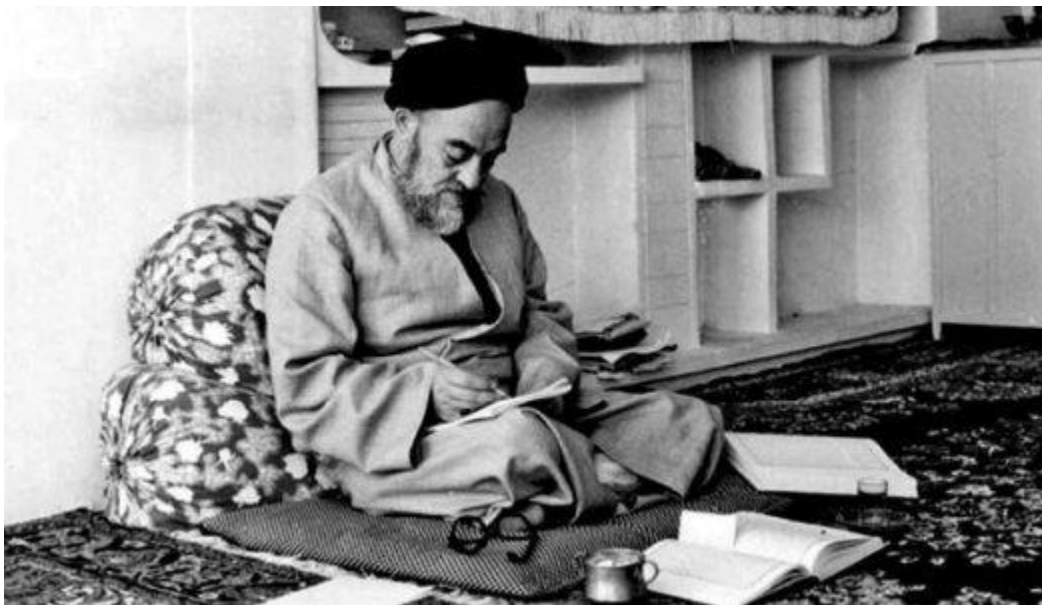
الف. قیاس با شاگردانش: اگر با قیاس استاد با شاگردان پیش برویم مؤسس حوزه علمیه آقا شیخ عبدالکریم حائری یزدی منکر ولایت فقیه حتی در امور حسبیه بوده است، (۶) مثل رای متقدم استادش آخوند خراسانی (۷)، اما شاگردان شاخص وی یعنی آقایان سید روح الله خمینی، سید کاظم شریعتمداری، سید محمد رضا گلپایگانی و سید شهاب الدین مرعشی نجفی همگی حداقل به ولایت عامه فقیه معتقد بوده اند. (۸) مشخص است که نتیجه چنین قیاسی چقدر دور از آبادی است. آقای طباطبایی خود به تفاوت آرائش با برخی شاگردانش در امر انقلاب و نظام تصریح داشته است.

در مصاحبه رادیویی با ایشان بعد از شهادت مرتضی مطهری در اردیبهشت ۱۳۵۸ مجری از ایشان می پرسد: آیا ایشان [شهید مطهری] در رابطه با پشتوانه فکری و ایدئولوژیکی که ادامه نهضت را تضمین کند، طرح‌هایی داشتند؟ ج: «لابد مطالبی داشتند لکن من به این قسمت‌ها خیلی دل نمی‌دهم.» س: یعنی از لحاظ فکری چه طرح‌هایی برای اجرا در محیط اسلامی داشتند؟ ج: «به نظرم طرح‌های ایشان مساوی بود با طرح‌های آقای خمینی، چون به پاریس هم رفتند و مدتی پیش ایشان بودند و پس از آمدن هم باز خدمت ایشان بودند.»... س: اگر مطلب دیگری که خودتان لازم می‌دانید در این زمان و با این اتفاقاتی که افتاده، و به عنوان پیام برای مردم و جوانان، بیان بفرمایید. ج: «پیام‌ها از هر طرف رسیده و مردم احتیاج به پیام تازه ندارند، فقط این نکته است که باید بیدار بود و این مطالب و مقاصد را که سر آن‌ها مبارزه و جدال داشتند و زحمت‌ها کشیدند و قربانی‌ها دادند، خوب پیاده کنند. ما فردا قانون اساسی خواهیم داشت. یک سلسله مقررات خواهیم داشت. نظرات دینی هم که فوق همه این‌هاست و لکن طوری نشود که فردا موجب رنجش و یا مسخره دیگران بشویم. اجمالاً عرض کنم که باید- مطالب را- خوب پیاده کنند!» (۹)

به این عبارت ایشان دقت کنید: من به این قسمتها (یعنی امور مربوط به انقلاب) خیلی دل نمی‌دهم. یعنی از همان اول حساب خود را با بخش انقلابی فعالیت‌های شاگردانش جدا می‌کند. حرف آخرش هم درباره نظام این است: «طوری نشود که فردا موجب رنجش و یا مسخره دیگران بشویم.» این اجمالی است که قبل از درگذشت تفصیلش را هم بیان می‌کند و می‌رود. خدایش رحمت کند

ب. اما قیاس با منسوبانش: علی قدوسی (۱۳۶۰-۱۳۰۶) شخصیتی انقلابی بود و جانش را در این راه تقدیم کرد. وی داماد آقای طباطبایی بود. اینکه چون داماد انقلابی بود باید پدرهمسر هم انقلابی یا مدافع مشی رهبر بوده باشد قیاسی عقیم است. ایشان داماد دیگری هم داشت بنام جواد مناقبی (۱۳۸۰-۱۳۱۰) واعظ مشهور که متهم به تمایل به دربار شاه بود. (۱۰) آقای طباطبایی در مشی سیاسی همانند هیچیک از دو دامادش نبود. این قیاسها مع الفارق است.

مبحث دوم. مروری بر مواضع سیاسی



آقای طباطبایی در سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ چه مواضعی اتخاذ کرده است؟ در حد اطلاع من ایشان در این هفده سال مجموعاً سه موضع سیاسی گرفته است: صدور یک اعلامیه جمعی سیاسی، پاسخ به دو استفتا علیه

علی شریعتی، و افتتاح حساب در حمایت از مردم فلسطین به اتفاق دو عالم دیگر. چند ماه مانده به انقلاب هم حاضر به امضای تلگراف حمایت از آقای خمینی نشد. طی چهار بحث به این موارد می پردازم.

بحث اول. اعلامیه اسفند ۱۳۴۱

به شهادت کتاب اسناد انقلاب اسلامی آقای طباطبایی در هفده سال قبل از انقلاب مجموعاً سه اعلامیه امضا کرده است، یک اعلامیه جمعی و دو اعلامیه فردی. اعلامیه جمعی وی در تاریخ اسفند ۱۳۴۱ در اعتراض به حق رأی زنان در انتخابات است با عنوان نظریه مراجع تقلید و آیات عظام حوزه علمیه قم راجع به تصویب نامه مخالف قانون دولت صادر شده است. خلاصه ای از این اعلامیه: «چون دولت آقای [اسدالله] علم با شتابزدگی عجیبی بدون تفکر در اصول قانون اساسی و در لوازم مطالبی که اظهار کرده اند، زنها را در انتخاب شدن و انتخاب کردن به صورت تصویب نامه حق دخالت داده، لازم شد به ملت مسلمان تذکراتی داده شود تا بدانند مسلمین ایران در چه شرایطی و با چه دولتهایی ادامه زندگی می دهند.»

«ورود زنها در مجلس مستلزم محرمات کثیره است و مخالف شرع مطاع است، بنابراین این تصویب نامه با اصل دوم و اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی نیز مخالف است و مفسدگی که از ورود زنها در جامعه و اختلاف [اختلاط] بین زن و مرد رخ می دهد واضح است. روحانیت با هر فشار و مضیقه و اهانتی که دولت بر آن وارد کرده و در صدد وارد کردن است تکلیف دینی و وجدانی خود را در این تشخیص داده که مصالح و مفاسد را به دولتها و به جامعه مسلمین گوشزد کند و از نصیحت مشفقانه به زمامداران و اولیای امور خودداری نکند ... روحانیت ملاحظه می کند که دولت، مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرار داده و در کنفرانسها اجازه می دهد که گفته شود قدمهایی برای تساوی حقوق زن. و مرد برداشته شده، در صورتی که هر کس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید، اسلام تکلیفش را تعیین کرده است.»

«آقایان نمی دانند که اسلام مراعات بانوان را در تمام جهات بیش از هر کس نموده و احترام به حیثیت اجتماعی و اخلاقی آنها موجب شده است که از این نحو اختلاط مخالف با عفت و تقوای زن جلوگیری کند نه اینکه خدای نخواستہ آنها را مانند محجورین و محکومین قرار داده، مگر فقط علامت عدم محجوریت آن است که در آن مجلسها وارد شوند؟ ... روحانیون ... با صراحت می گویند تصویب نامه اخیر دولت راجع به شرکت نسوان در انتخابات از نظر شرع بی اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است.» امضاها: «[آقایان] مرتضی حسینی لنگرودی، محمدحسین طباطبایی، احمد حسینی زنجانی، محمد موسوی یزدی، محمدرضا موسوی گلپایگانی، محمدکاظم شریعتمداری، روح الله موسوی خمینی، میرزا هاشم آملی، و مرتضی حائری یزدی.» (۱۲)

به نوشته سید هادی خسروشاهی اصل این اعلامیه توسط آقای خمینی نوشته شده است. (۱۳) این نظر اتفاقی مراجع تقلید در آن زمان است. (۱۴) نظر آقای طباطبایی درباره حقوق زنان دیدگاه کاملاً سنتی است. من این دیدگاه را به تفصیل نقد کرده ام. (۱۵)

بحث دوم. پاسخ به استفتا درباره علی شریعتی

ایشان دو اطلاعیه فردی هم داده اند که هر دو پاسخ به پرسشهایی درباره کتابهای دکتر علی شریعتی است. دو اطلاعیه فاقد تاریخ است. در نیمه اول دهه پنجاه استفتاهای نسبتاً یک شکلی از اکثر قریب به اتفاق علما درباره آثار دکتر علی شریعتی خصوصاً کتاب اسلام شناسی او صورت گرفت و بعداً مجموعه این فتاوی به شکل وسیعی در کشور تکثیر شد. در میان این استفتاها مورد زیر از آقای طباطبایی صورت گرفته است:

«حضرت آیت الله علامه حاج سید محمدحسین طباطبایی (دام ظلّه) با تقدیم سلام مفتخرأ و محترماً به عرض آن حضرت می‌رساند. اخیراً در تهران شایع کرده‌اند نعوذ بالله حضرتعالی نوشته‌های علی شریعتی را تأیید کرده و فرموده‌اید کوچکترین ایرادی در آن دیده نمی‌شود. استدعا دارم بذل توجهی فرموده برای روشن شدن حقایق و نجات عده‌ای از ضلالت نوشته‌ای مرقوم بفرمایید.»

«بسمه تعالی. این جانب نوشته‌های دکتر شریعتی را هرگز تصدیق نکرده و چنین سخنی به احدی نگفته‌ام، و نوع مطالب ایشان اشتباه و طبق مدارک دینی اسلامی غیرقابل قبول می‌باشد. محمد حسین طباطبایی» (۱۶) پاسخ مشروح تری هم در همین مجموعه از ایشان آمده است. (۱۷) آقای طباطبائی در رساله «بحثی کوتاه درباره علم امام» بدون اینکه اسمی از شهید جاوید بیاورد مدعای اصلی آن را نقد کرده است. (۱۸) من در هیچکدام از این دو مورد (شریعتی و علم امام) با ایشان همداستان نیستم. (۱۹)

آقای خمینی با اینکه نه با آراء شریعتی موافق بود نه با شهید جاوید در هر دو مورد با زیرکی سکوت کرد و هیچ اظهار نظر مکتوب صریحی از وی در دست نیست، اگرچه پیروان انقلابی وی به دلیل صبغه انقلابی‌شان با شریعتی و شهید جاوید میانه خوبی داشتند. با توجه به وزنه علمی آقای طباطبائی نقد مختصر وی بر شریعتی و شهید جاوید بر انقلابیون سنگین آمد و ایشان از این حیث هم تحت فشار انقلابیون قرار گرفت و آزار دید. به نظر آقای خمینی مسئله اصلی مبارزه با شاه است و پرداختن به هر مسئله دیگری کار فرعی و توطئه ساواک است، چه دفاع یا حمله به شریعتی یا شهید جاوید. (۲۰)

بحث سوم. افتتاح حساب برای کمک به مردم فلسطین

در اردیبهشت ۱۳۴۹ این اطلاعیه در تهران و شهرستانها پخش شد: «من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» (حدیث نبوی) برای فلسطین حساب جاری شماره ۴۵۶۰۰ بانک بازرگانی شعبه مرکزی، حساب جاری شماره ۷۷۳۸۸ بانک ملی ایران شعبه مرکزی، حساب جاری شماره ۹۵۹۵ بانک صادرات شعبه بازار توسط آقایان علامه [سیدمحمدحسین] طباطبایی، سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی و مرتضی مطهری افتتاح گردیده است.» (۲۱) ساواک نسبت به این مسئله حساس شد. (۲۲) در آن فضای بسته این اقدام قابل توجه بود. همچنین ایشان یادداشت مختصری با عنوان «دولت پوشالی و دست نشانده ای به نام اسرائیل» در پاسخ به یک پرسش در سال ۱۳۸۳ هجری قمری [۱۳۴۲ش] نوشته است. (۲۳)

اگرچه خسروشاهی ادعا کرده «علامه طباطبایی در آغاز مبارزه روحانیت علیه اقدامات رژیم اعلامیه‌های مشترک مراجع عظام قم را در مورد مسائل سیاسی کشور امضا می‌کرد و در چندین اعلامیه امضای ایشان در کنار اسامی آقایان مراجع آمده است.» (۲۴) اما به جز یک اعلامیه (که در بحث اول گذشت) و همین شماره حساب حمایت مردم فلسطین چیزی معرفی نکرده است. در هر حال در اسناد انقلاب اطلاعاتی دیگری (۲۵) در دفاع از قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ یا حمایت از آقای خمینی در مبارزه علیه کاپیتولاسیون یا اعتراض به تبعید ایشان به ترکیه دیده نمی‌شود. در اسناد ساواک این تلگراف به نام ایشان درج شده است: «قم - نجف - حضرت آیت‌الله آقای خمینی، نجف. تبریک تشریف و تقدیم ادعیه‌ی خالصانه. محمدحسین طباطبایی.» (۲۶) در مبارزات مردم در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ هم اعلامیه فردی یا جمعی از ایشان در اعتراض به نظام شاهنشاهی صادر نشده است.

بحث چهارم. عدم امضای تلگراف حمایت از آقای خمینی

آقای خمینی تحت فشار دولت عراق در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۵۷ از عراق به فرانسه رفت. در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۵۷ آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی در تلگرامی برای ژنرال دستن رئیس جمهور فرانسه از وی خواست از مهمان نوازی در حد اعلا نسبت به آیت‌الله خمینی کوتاهی نشود. (۲۶) محمدعلی گرامی و گروهی دیگر از فضایی انقلابی قم خدمت آقایان مرتضی حائری یزدی، میرزا هاشم آملی، و سید محمد حسین طباطبائی آمده از ایشان خواستند آنها هم تلگراف بزنند. این سه نفر با یکدیگر هم افق بودند. زمانی که آقایان سید محمد محقق داماد و سید احمد زنجانی در قید حیات بودند، این پنج نفر با هم اقدام می‌کردند. آقایان حائری و طباطبائی به منزل آقا میرزا هاشم آملی آمدند تا تصمیم مشترکی بگیرند. آقا مرتضی حائری گفت: تحت فشاریم، شعار مردم را که می‌شنوید. چاره ای نیست. اما آقای طباطبائی گفت: من چنین تلگرافی را امضا نمی‌کنم. اگر هم فشار بیاورند از قم می‌روم. از آخوندی همین عبا و عمامه را دارم! با مخالفت صریح ایشان تلگرافی به فرانسه ارسال نشد. (۲۸)

می‌توان گفت آقای طباطبایی انقلابی نبوده و به جز چند مورد معدود فوق قدمی در دفاع از انقلاب برنداشته است. این سکوت و عدم همراهی از چشم آقای خمینی مخفی نبوده است و چنین سلوکی را نمی‌پسندیده است.

مبحث سوم. اختلاف نظر با آقای خمینی



پرسشهای این مبحث اینهاست: ایشان در چه محورهایی با آقای خمینی (۱۳۶۸-۱۴۲۸) اختلاف نظر داشته است؟ نظر دیگر مراجع و علما درباره این اختلاف نظر چه بوده است؟ این مبحث شامل یک مقدمه و پنج بحث به شرح زیر است: رقابت فلسفی، دارالتبلیغ آقای شریعتمداری، ولایت فقیه، جمهوری اسلامی، و عدم تسلیت کتبی بنیانگذار جمهوری اسلامی.

مقدمه. اجازه دهید پاسخ به این پرسش را از زبان دختر آقای طباطبایی و همسر علی قدوسی بشنویم: «اخلاقاً پدرم و امام دو تیپ رفتاری داشتند، امام فردی پرشور و به نوعی شلوغ بود، و پدرم فردی صبور و اهل کار خودش بود.» (۲۹) آقای خمینی به دنبال اسلام سیاسی، به راه انداختن انقلاب و تاسیس حکومت اسلامی بود، اما آقای طباطبایی دنبال اسلام فرهنگی، اصلاح فرهنگی و چارچوبی برای تفکر اسلامی در مواجهه با دیگر فرهنگها بوده است. در رویکرد آقای طباطبایی سیاست بر فرهنگ تقدم و اولویت ندارد و انقلاب و نظام سیاسی آن جایگاه رفیعی که در رویکرد آقای خمینی دارد برخوردار نیست.

بحث اول. رقابت فلسفی

آقایان طباطبائی و خمینی هم سن بودند، هر دو متولد ۱۲۸۱ ش. آقای خمینی از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۸ مدرس درس خصوصی حکمت متعالیه از جمله اسفار در حوزه‌ی علمیه‌ی قم بوده است و شاگردان اندکی داشته است. (۳۰) آقای طباطبائی در سال ۱۳۲۵ از تبریز به قم آمد و تدریس عمومی اسفار را آغاز کرد که تا اواخر دهه ۳۰ ادامه داشت، در آن زمان زیر فشار میرزا مهدی اصفهانی از حوزه مشهد بر آقای بروجردی دروس حکمت متعالیه در قم که مهمترینش اسفار طباطبائی بود تعطیل شد. ایشان بعد از آن به تدریس عمومی الهیات شفا پرداخت و تدریس خارج اسفار را به طور خصوصی برای خواص شاگردانش ادامه داد. با تدریس فلسفه آقای طباطبائی درس فلسفه آقای خمینی تحت الشعاع قرار گرفت و بسیاری از شاگردان او جذب درس آقای طباطبائی شدند. (۳۱) تعداد شاگردان اسفار آقای طباطبائی زمانی که تحت فشار حکمت ستیزان متوقف شد افزون بر دویست و پنجاه نفر بود. (۳۲)

رقابت آقای خمینی با طباطبائی از فلسفه به اصول هم کشیده بود و شاگردان مشترک شاهد رقابت علمی این دو استاد بودند. (۳۳) آقای خمینی از سال ۱۳۲۸ تدریس فلسفه و عرفان را به کلی ترک کرد و در زمان فشار حکمت ستیزان بر آقای بروجردی از تدریس حکمت در حوزه علمیه قم جانبداری نکرد! اینکه چرا وی از علوم عقلی یکسره به علوم نقلی روی آورد، و آیا کسادی دروس حکمت او در مقایسه با رونق دروس حکمت آقای طباطبائی در این تصمیم دخیل بوده نیازمند تحقیقی گسترده تر است. اما در هر صورت رقابت علمی سنگین این دو عالم برجسته غیرقابل انکار است.

بحث دوم. دارالتبلیغ آقای شریعتمداری

آقای طباطبایی از مدرسین و ممتحنین دارالتبلیغ اسلامی آقای شریعتمداری بود و دارالتبلیغ ناشر برخی کتابهای ایشان بود. در حالی که آقای خمینی دارالتبلیغ را از دسیسه های رژیم طاغوت در مقابل نهضت اسلامی قلمداد می کرد. به سه سند ذیل توجه کنید:

اول. نظر علی دوانی: «با اینکه تمام اسناد ساواک و شهربانی زمان شاه امروز در دست است، حتی یک سند کم رنگ هم بدست نیامده که شاه و دولتهای او در تاسیس مجله‌ی مکتب اسلام و ادامه‌ی کار آن و دارالتبلیغ دخالت یا نظر مساعد داشته اند. این را بارها استاد شهید مرتضی مطهری هم می گفت: چرا طلبه‌ها به نام آقای خمینی این قدر بر ضد دارالتبلیغ و بی‌چاره آقای شریعتمداری سر و صدا راه انداخته و دست بردار نیستند؟ من به نجف برای آقای خمینی نوشته‌ام که گوش به این حرفها ندهید، من در دارالتبلیغ تدریس می کنم، این حرفها نیست.» (۳۴)

دوم. نظر علی احمدی میانجی: «آقای شریعتمداری بعد از آنکه آنجا [دارالتبلیغ] را خرید، درس‌های جنبی حوزه از جمله تبلیغ تخصصی را دایر کرد، و اساتیدی را از قم و تهران دعوت نمود. آقای [مرتضی] مطهری آنجا تدریس داشت، آیت‌الله [سید موسی] شبیری زنجانی آنجا درس درایه می‌فرمودند. عده‌ای هم آنجا درس می‌خواندند. بعدها متوجه شدیم که امام [خمینی] نسبت به دارالتبلیغ نظر مثبتی ندارد. امام آن مکان را یک توطئه تلقی می‌کرد و می‌گفت این مسأله بر علیه انقلاب تمام خواهد شد. حتی یادم است، یک سال مشهد در خدمت آقای [سید محمد هادی] میلانی رحمت الله علیه بودم، در صحن منزلشان نشسته بودیم... ایشان در مورد دارالتبلیغ از من سؤال کرد، جریان را گفتم که آقای شریعتمداری در قم یک دارالتبلیغ راه اندازی کرده است. نظر امام [خمینی] را در مورد آن ساختمان به ایشان گفتم. وی چند بار تکرار کرد که: آقای خمینی به کار آقای شریعتمداری چکار دارد؟ به هر حال به نظر امام آنجا جای خیلی خوبی نبود؛ چرا که حوزه را از مسیر مبارزه با شاه منحرف [می] کرد.» (۳۵)

سوم. نظر خود آقای سید محمد حسین طباطبائی صاحب المیزان در نامه به آقای سید محمد هادی میلانی: «کسان زیادی که به منظور جمع کلمه با آقایان وارد مذاکره شده اند با شکست مواجه گشته اند و اغلب واردین صورتاً هم اگر نباشد معناً با آقای شریعتمداری موافقت و حجت آقای خمینی را قانع کننده نمی دانند... چند مرتبه تا کنون با آقایان ملاقات و مذاکره کرده ام، نتیجه ای نبخشیده، طرحهای اصلاحی که به آقایان پیشنهاد شده مورد موافقت قرار نگرفته، آقای شریعتمداری با هرگونه طرح اصلاحی موافق است به شرط شیء (وجود دارالتبلیغ) و آقای خمینی به شرط لا (عدم دارالتبلیغ)، دو طرح نیز بنده پیشنهاد کرده بودم که از ناحیهی آقای خمینی رد شد... مطلب این است که عدهای از هواخواهان هر یک از آقایان می خواهند مرجع خود را رئیس منحصر به فرد قرار دهند و در این راه از هیچگونه تحریک و دسیسه و ایجاد اختلاف فروگذاری نمی کنند.» (۳۶)

آقای طباطبائی توسط یاران انقلابی آقای خمینی به دلیل همکاریش با دارالتبلیغ آقای شریعتمداری تحت فشار قرار گرفت و آزار دید.

بحث سوم. ولایت فقیه

آقای طباطبائی به تبع استادش شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مشهور به کمپانی) منکر ولایت فقیه بوده است. در حدود یک ربع قرن قبل در کتاب حکومت ولایی چنین نوشتیم: «برخی از فقیهان به صراحت امتیاز فقها را در سیاست و تدبیر اجتماعی رد کرده اند، از جمله آیت الله محقق شیخ محمد حسین غروی اصفهانی رضوان الله علیه (۱۳۶۴-۱۲۹۶ق) که از استوانه های اصول فقه در قرن اخیر می باشد معتقد است که: "موکول کردن بعضی از اموری که در آنها چاره ای جز مراجعه به رئیس نیست [یعنی امور سیاسی] به نظر وی [رئیس] از این روست که نظر او تکمیل نقصان دیگران است و مانند چنین کارهایی متوقف بر نظر کسی است که بصیرت تامه بالاتر از آرای عامه به چنین اموری دارد. فقیه به واسطه فقیه بودنش در استنباط، اهل نظر محسوب می شود نه در امور متعلق به تنظیم امور شهرها، حفظ مرزها، اداره امور جهادی و دفاعی و امثال آن. پس معنی ندارد، اینگونه امور [امور سیاسی] را به فقیه به واسطه فقیه بودنش موکول کنیم، اینکه خداوند این امور را به امام علیه السلام

تفویض فرموده، زیرا ایشان به عقیده ما آگاه ترین مردم در سیاستها و احکام هستند، آنها که اینگونه نیستند، [علم غیب ندارند] با ایشان مقایسه نمی شوند. ” (۳۷) شاگردان نامدار این عالم جلیل القدر یعنی علامه طباطبایی و آیت الله خویی (۳۸) رضوان الله علیهم نیز به همین رأی قائلند. « (۳۸)

«علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، در نقد قول کسانی که اولی الامر را علما دانسته اند، نوشته است: اما ” قول به اینکه اولی الامر عالمان هستند، عدم مناسبتش با آیه ظاهرتر است، زیرا عالمان که در آن روز محدثان، فقیهان، قاریان و متکلمان در اصول دین بوده اند تخصص و خبرویت ایشان در فقه و حدیث و مانند آن است و مورد قول خداوند [اذا جائهم امر من الامن او الخوف] اخبار از اموری است که ریشه سیاسی دارد و به جوانب مختلفی مرتبط است، و قبول یا ردّ این امور یا اهمال در آنها چه بسا به مفسد حیاتی و مضار اجتماعی می انجامد. تا آنجا که اصلاح آن از دست هیچ اصلاحگری برنیاید، یا کوششهای امت را در طریق سعادتش باطل نماید، یا سیادت امت را زایل نماید و باعث مسکنت، قتل و اسارت امت گردد. عالمان دین از این حیث که محدث یا فقیه یا قاری یا مانند آن هستند، در این گونه قضایا [امور سیاسی] چه تخصصی دارند تا اینکه خدای متعال امر به ارجاع و ردّ امت به سوی ایشان کرده باشد؟ و چه امیدی در حل امثال این مشکلات [سیاسی] به دست ایشان است؟ ” (۴۰)

بحث تفصیلی درباره نظر آقای طباطبایی در مورد حکومت در اسلام مجال دیگری می طلبد. متشابهات در آثار متقدم ایشان را باید به محکمت متأخر که همین اظهار نظر نص باشد برگردانید. نظر فوق را مقایسه کنید با نظر آقای خمینی ولایت انتصابی مطلقه فقیه. (۴۱) فاصله جدا فراوان است.

بحث چهارم. جمهوری اسلامی

نظر آقای طباطبایی درباره جمهوری اسلامی چه بود؟ در این بحث به سه نکته اشاره می کنم.

الف. نخستین دیدار دو عالم پس از پیروزی انقلاب:

در دیدار آقایان میرزاهاشم آملی و سید محمدحسین طباطبایی با آقای خمینی در مدرسه رفاه تهران در اوایل پیروزی انقلاب چه گذشته است؟ بهمن ۱۳۵۷ علی لاریجانی به پدرهمسر خود مرتضی مطهری خبر می دهد که آقا میرزا هاشم آملی می خواهد به دیدار آقای خمینی به تهران بیاید. مطهری پیشنهاد می کند استادش آقای طباطبائی را هم بیاورند تا رفع کدورت بین این دو عالم شود. قرار می شود سید مصطفی محقق داماد آقای طباطبائی را به تهران بیاورد. آقایان میرزاهاشم آملی، سید محمد حسین طباطبایی، و برادران محقق داماد یعنی سیدعلی و سیدمصطفی به ملاقات آقای خمینی در مدرسه رفاه رفتند. آقای خمینی بعد از احوالپرسی سردی با آقای طباطبائی اعتنایی به او نکرد، و در طول جلسه به گفتگو و خوش و بش با آقا میرزا هاشم آملی پرداخت.

(۴۲)

آقای طباطبایی در مصاحبه رادیویی اردیبهشت ۱۳۵۸ در پاسخ مجری که آخرین دیدار شما با شهید مطهری چه زمانی بود چنین پاسخ می دهد: «آخرین بار ملاقات [با آقای مطهری] همان باری بود که خدمت آقای خمینی در تهران رسیدیم، تازه وارد شده بود، ایشان آقای مطهری بود که ما را هدایت کرد آنجا، شب هم مهمان آقای مطهری بودیم. همین بود. بعد از آن او را ندیدم.» (۴۳)

ب. **عدم بیعت با جمهوری اسلامی:** آقای طباطبایی در هیچ انتخابات و رفراندمی قبل و بعد از انقلاب، خصوصا همه پرسش‌های جمهوری اسلامی ۱۲ فروردین و قانون اساسی ۱۲ آذر ۱۳۵۸ شرکت نکرد. در روزهای ۹ و ۱۰ فروردین ۱۳۵۸ که همه پرسش‌های جمهوری اسلامی برگزار شد اغلب قریب به اتفاق مراجع و علما در همه پرسش‌های شرکت کرده رأی آری خود را به صندوق انداختند. از أمثال آقا سید محمد روحانی (۴۴) انتظار شرکت نمی رفت. اما از کسانی که عدم شرکتشان در قم بر سر زبان افتاد آقا سید محمد حسین طباطبائی و آقا سید رضا صدر (برادر بزرگتر امام موسی صدر و نویسنده رساله «در زندان ولایت فقیه») (۴۵) بود. عدم بیعت این دو سید با جمهوری اسلامی نقل مجالس قم بود. در تهران هم آقا سید احمد خوانساری در همه پرسش‌های جمهوری اسلامی

شرکت نکرد. (۴۶) بر همین منوال این دو نفر و البته بسیاری از مراجع و علمایی که در همه پرسی هم شرکت کرده بودند در همه پرسی قانون اساسی در آذر ۱۳۵۸ شرکت نکردند. به عنوان نمونه آقایان سید کاظم شریعتمداری (۴۷)، شیخ بهاء الدین محلاتی (۴۸) و سید حسن طباطبائی قمی (۵۰). آقای طباطبائی در هیچ انتخابات و همه پرسی چه در زمان پهلوی چه در دوران جمهوری اسلامی شرکت نکرد.

ج. مهمترین جلوه‌های جمهوری اسلامی در دو سال و نیم نخست استقرارش اعدام مخالفان و مصادره اموال آنها توسط دادگاههای انقلاب توسط حکام شرعی از قبیل صادق خلخالی بوده است. تردیدی نیست که آقای طباطبائی شیوه کار این دادگاهها را منطبق با موازین شرع نمی دانسته است. من در رساله جداگانه ای عملکرد قضایی آقای خمینی را بررسی کرده ام. (۵۰) برای درک موضع آقای طباطبایی به انقلاب و جمهوری اسلامی خواندن رساله «انحراف انقلاب» را توصیه می کنم. بخشی از مقدمه این رساله را نقل می کنم:

«این رساله در زمره چهار نقد اصلی جمهوری اسلامی از بدو تأسیس تاکنون، و از حیثی مهم‌ترین آنهاست. با بازگشت پیروزمندانه آقای خمینی از تبعید پانزده‌ساله جریان سیاسی علمای تهران به صحنه رقابت دو رویکرد تبدیل شد. اول رویکرد اصلاح تدریجی که قانون اساسی مشروطه منهای سلطنت را در شرائط انتقالی میثاق ملی می دانست و در سنت پیامبر (ص) و سیره امیرالمؤمنین (ع) رحمت و مدارا و حقوق انسانی را برجسته می‌یافت. دوم رویکرد انقلابی که به زیورورکردن تمام نظام سابق، اجرای شریعت ولو با اعمال زور و خشونت، و ولایت فقیه باور داشت، تعجیل در تصویب قانون اساسی جدید را سرلوحه برنامه خود قرار داد. جمهوری اسلامی محصول رویکرد دوم است. شاخص‌ترین مجتهد قائل به رویکرد نخست آقا سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی بود.

این رساله نقد رویکرد دوم توسط رویکرد نخست است. این رساله تحلیلی‌ترین، مستندترین و مستدل‌ترین متنی است که از منظر دینی در نقد جمهوری اسلامی -آن‌چنان‌که هست- و سیاست‌های کلان آقای خمینی منتشر شده است. رساله مجتهد زنجانی نقد مشروعیت جمهوری اسلامی از منظر شرعی و استیضاح بنیان‌گذار آن است. به نظر وی اسلام شیعی نه‌تنها این روش زمامداری و کشورداری را بر نمی‌تابد، بلکه جمهوری اسلامی در

تقابل و تعارض مسلم با محکمت قرآن، سنت معتبر رسول الله (ص)، سیره امیرالمؤمنین (ع) و دیگر ائمه (ع)، و موازین فقهی و مبانی شرعی است. رساله مجتهد زنجانی نقد ماضی و وقایع اتفاقی یک سال و نه ماه نخست زمامداری آقای خمینی نیست، نقد خصلت‌های ذاتی نظام جمهوری اسلامی است. نقد حال و احتمالاً نقد آینده نزدیک ما هم هست. هرچه زمان بیشتر می‌گذرد تیزبینی، آینده‌نگری و ژرفاندیشی سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی که انحراف انقلاب و نظام برخاسته از آن را به سرعت و قبل از همه درک کرده و عمیقاً اعلام خطر کرده بود بیشتر آشکار می‌شود.» (۵۱)

به نظر من تلقی آقای طباطبایی به تلقی آقا سید ابوالفضل زنجانی بسیار نزدیک بوده است.

بحث پنجم. عدم تسلیت کتبی بنیانگذار جمهوری اسلامی

چرا آقای خمینی درگذشت صاحب المیزان را «کتبا» تسلیت نگفت؟ در این بحث ابتدا پیام تسلیت شفاهی بنیانگذار جمهوری اسلامی را نقل می‌کنم و سپس از عدم تسلیت کتبی پرده برداری می‌کنم. این نکته به اختلافات عمیق این دو شخصیت مؤثر معاصر دلالت دارد تا آنجا که آقای خمینی متوفی را شایسته تسلیت کتبی هم ندانسته است.

الف. این عکس العمل آقای خمینی در ابتدای سخنرانی مورخ ۲۵ آبان ۱۳۶۰ در یکی از دیدارهای عمومی‌اش است:

«من قبلاً باید از این ضایعه‌ای که برای حوزه‌های علمیه و مسلمین حاصل شد - و آن رحلت مرحوم علامه طباطبایی است - اظهار تأسف کنم و به شما و ملت ایران و خصوص حوزه‌های علمیه، تسلیت عرض کنم. خداوند ایشان را با خدمتگزاران به اسلام و اولیای اسلام محشور فرماید، و به بازماندگان ایشان و به متعلقین و شاگردان ایشان صبر عنایت فرماید.» (۵۲)

به هر حال ایشان یک روز بعد از درگذشت آقای طباطبایی بزرگترین مفسر قرآن و شاخص ترین فیلسوف اسلامی معاصر درگذشت وی را شفاها به «حضر، ملت ایران و حوزه های علمیه تسلیت گفته است و رحلت علامه طباطبایی را ضایعه ای برای حوزه های علمیه و مسلمین دانسته و از فقدان ایشان اظهار تاسف کرده است». به علاوه دعا کرده «خداوند ایشان را با خدمتگزاران به اسلام و اولیای اسلام محشور فرماید» و «به بازماندگان ایشان و به متعلقین و شاگردان ایشان صبر عنایت فرماید» اینها کلمات درست و حداقلی است که ایشان بر زبان رانده است.

ب. آنچه آقای خمینی کلمه ای بر زبان نراند خدمات بزرگ متوفی به قرآن، فلسفه اسلام و از همه مهمتر تفکر اسلامی معاصر بود. نگارش تفسیر المیزان، نه‌ایة الحکمة و اصول فلسفه یا تدریس عمومی تفسیر قرآن و فلسفه اسلامی (اسفار و شفا) در حوزه علمیه قم کاری بود کارستان و کمتر از نقش آقای خمینی در انقلاب ۵۷ و تاسیس نظام جمهوری اسلامی نبود. نادیده گرفتن این فضائل و اکتفا به یک تسلیت شفاهی حداقلی نشان می دهد که مبارزه سیاسی برای گوینده به مراتب بر این همه خدمت عمیق فرهنگی برتری داشته است.

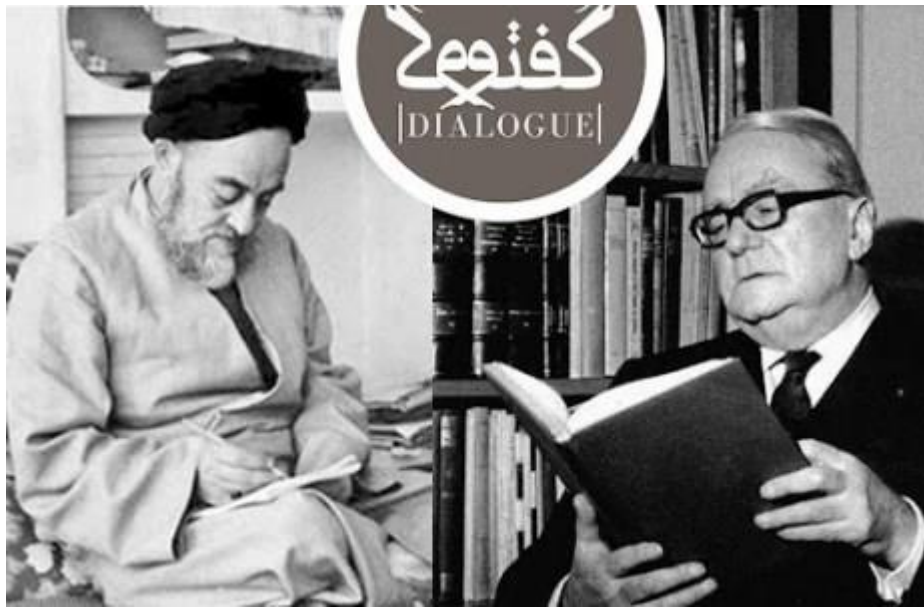
بنیانگذار جمهوری اسلامی در مورد درگذشت شخصیت های شاخص فرهنگی کشور «پیام تسلیت کتبی» می داده است. برای برخی هم تسلیت کتبی هم پیام شفاهی داده است. بنگرید به عکس العمل ایشان درباره شهادت مرتضی مطهری (اردیبهشت ۱۳۵۸)، و درگذشت سید محمود طالقانی (شهریور ۱۳۵۸)، درگذشت آقای شیخ بهاءالدین محلاتی (مرداد ۱۳۶۰) و شیخ مرتضی حائری یزدی (اسفند ۱۳۶۴). آقای خمینی در شهادت مرتضی مطهری شاگرد آقای طباطبایی حداقل سه پیام کتبی و دو تسلیت شفاهی عمومی و هشت پاسخ کتبی به پیام تسلیت داشته است. (۵۳) در درگذشت سید محمود طالقانی یک پیام تسلیت کتبی، و دو تسلیت شفاهی (یکی در جمع خانواده متوفی) و دو پاسخ کتبی به پیام های تسلیت داده است. (۵۴)

در درگذشت آقای شیخ بهاءالدین محلاتی که سه ماه قبل از آقای طباطبایی از دنیا رفته است آقای خمینی درگذشت ایشان را کتبا تسلیت داد، (۵۵) اما برای همزمش در قیام ۱۵ خرداد مجلس ترحیم نگرفت چرا که او

در سه سال پایانی زندگیش از منتقدان نظام و رهبری آن بود. (۵۶) در درگذشت شیخ مرتضی حائری یزدی ایشان به یک پیام تسلیت کتبی اکتفا کرد. (۵۷) راستی مقام علمی و خدمات آقای طباطبایی از شخصیت‌های قابل احترام یادشده کمتر بوده است؟! قضیه بالاتر از اینهاست. آقای خمینی حساسیت منفی فراوانی نسبت به آقای طباطبایی داشته است.

جالب است که مخاطبان صحبت عمومی بنیانگذار جمهوری اسلامی در ارتباط با آقای طباطبایی مرتبط با شهید بوده اند، موضوع سخن هم لزوم حفظ نظام است که همگی با پیام آخر آقای طباطبایی مرتبط است. آیا عبارت آقای طباطبایی درباره نخستین شهید این انقلاب به گوش رهبر جمهوری اسلامی هم رسیده بود؟!

مبحث چهارم. اجبار به ترک گفت‌وگو با کرین



این مبحث شامل سه بحث به شرح زیر است: تاریخچه مباحثات طباطبایی - کرین، مباحثات از زبان اعضای

جلسات،

و انقلابیون مباحثات را تعطیل کردند.

بحث اول. تاریخچه مباحثات طباطبایی - کربن

به نوشته آقای طباطبایی در پائیز ۱۳۳۷ دکتر [شمس الدین] جزایری استاد دانشگاه تهران و وزیر سابق فرهنگ به وی خبر می دهد که هانری کربن استاد فلسفه در دانشگاه سوربن فرانسه و رئیس انستیتو فرانسه و ایران که یکی از مستشرقین نامی فرانسه و ایران شناس می باشد اظهار علاقه کرده که با ایشان گفتگو کند. دو سه شب بعد در منزل دکتر جزایری نخستین ملاقات بین طباطبایی و کربن صورت می گیرد. تاریخ دومین ملاقات ۱۶ مهر ۱۳۳۸ بعد از بازگشت طباطبایی از توقف تابستانی در یکی از ییلاقات دماوند بوده است. (۵۸)

از دل آن جلسات گفت و گو، کتاب «مکتب تشیع» در سال ۱۳۳۹ منتشر شد. این کتاب پس از تجدیدنظر و همچنین اضافه کردن یادداشت‌ها و حواشی آقای طباطبایی و کربن با نام «شیعه: مذاکرات و مکاتبات پروفیسور هانری کربن با علامه سیدمحمدحسین طباطبایی» درآمد. آقای طباطبایی در ابتدای کتاب از چهار استاد دانشگاه «که در این مصاحبه از مقام علمی‌شان استفاده کرده» تشکر کرده است: دکتر [شمس الدین] جزایری، مهندس [امهدی] بازرگان، دکتر [محمد] معین و دکتر [سیدحسین] نصر. (۵۹) جلد دوم این مذاکرات که حاصل مذاکرات سال ۱۳۳۹ است با عنوان رسالت تشیع در دنیای امروز در سال ۱۳۷۰ (یک دهه بعد از وفات آقای طباطبایی) منتشر شد. (۶۰)

این جلسات تا حوالی انقلاب ادامه پیدا کرده است، اما متأسفانه محصول جلسات سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ (هجده سال) «تنظیم نشده و یا حتی ضبط هم نگردیده و فقط در آثار هانری کربن به ویژه در کتاب چهار جلدی وی درباره «اسلام در سرزمین ایران»، و آثار دکتر [سید] حسین نصر به ویژه کتاب «در جستجوی امر قدسی» و کتاب «هانری کربن آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی» تالیف دکتر داریوش شایگان به نکاتی از مطالب مطرح شده در آن جلسات اشارتی رفته است که در کل باید این غفلت و عدم تقریر و ضبط کل مطالب جلسات را یک ضایعه علمی نامید.» (۶۱) اعضای ثابت جلسه به غیر از آقایان طباطبایی و کربن عبارت بودند از: شمس الدین جزایری،

سیدحسین نصر، عیسی سپهبدی، محمد معین، غلامحسین ابراهیمی دینانی، سیداحمد ذوالمجد طباطبایی، و مرتضی مطهری (۶۲).

بحث دوم. مباحثات از زبان اعضای جلسات

الف. به گفته غلامحسین ابراهیمی دینانی: «هانری کربن هر سال چهار یا پنج ماه را برای تحقیقاتش به ایران می‌آمد. در آن ایام هر دو هفته یکبار در تهران جلسه‌ای تشکیل می‌شد که مرحوم علامه طباطبایی از قم به تهران تشریف می‌بردند و با ایشان گفت‌وگو می‌کردند. البته در آن جلسه تنها مرحوم علامه و هانری کربن نبودند. بلکه بعضی اساتید دانشگاه نیز حضور داشتند. بنده و مرحوم [محمداسماعیل] صائنی زنجانی از ایشان خواهش کردیم که در رکابشان به تهران برویم و در آن جلسات شرکت کنیم و ایشان هم خواهش ما را پذیرفتند. (۶۳) محل جلسه منزلی در خیابان بهار بود که متعلق به مرحوم [سید احمد] ذوالمجد طباطبایی بود. ایشان وکیل دادگستری بودند ولی به مباحث فلسفی و عرفانی نیز علاقه‌مند بود. به سبب این علاقه از اعضای جلسه پذیرایی می‌کردند و جلسه در منزل ایشان تشکیل می‌شد.» (۶۴)

ب. سید حسین نصر از اعضای ثابت جلسه: «دکتر عیسی سپهبدی مترجم بود. از زمانی که من به این جلسات می‌رفتم کار ترجمه بیشتر با من بود و [داریوش] شایگان را هم به آنجا بردم و این‌گونه بود که او با علامه طباطبایی آشنا شد. شایگان را به علامه طباطبایی و کربن معرفی کردم.» (۶۵)

ج. داریوش شایگان نیز این جلسات را چنین توصیف کرده است: «گفت‌وگو به دو زبان بود. کربن به فرانسه سخن می‌گفت. فارسی را بسیار خوب می‌فهمید، اما از آنجا که گوشش سنگین بود، جرات حرف زدن [به فارسی را] نداشت. سوالاتش را به فرانسه مطرح می‌کرد که به فارسی ترجمه می‌شد و علامه طباطبایی به فارسی پاسخ می‌داد که سخنانش به فرانسه برمی‌گشت. بنابراین نوعی ترجمه دو سویه در کار بود. معمولاً دکتر سیدحسین نصر

کار دشوار این ترجمه دو سویه را با چیرگی تمام به انجام می‌رساند و در غیاب او این وظیفه بر عهده من قرار می‌گرفت.» (۶۶)

بحث سوم. انقلابیون مباحثات را تعطیل کردند

الف. این جلسات تحمل نشد. به گزارش ابراهیمی دینانی: «اندکی پیش از انقلاب بعضی از دوستان انقلابی ما که لازم نیست اسم ببرم به من و آقای [محمداسماعیل] صائنی زنجانی گفتند که: این جلسه و تشکیل آن از اول کار درستی نبود، برای اینکه بعضی از دوستان جلسه شما این‌طور و آن‌طورند و خود هانری کربن را هم ما نمی‌دانیم کیست!... ما تا حالا تحمل کرده‌ایم ولی الان که قبل از انقلاب است و چیزی به انقلاب نمانده صلاح نیست که ادامه پیدا کند. شما به علامه طباطبایی بگویید که جلسه را تعطیل کند.» ابراهیمی دینانی ابتدا چیزی نمی‌گوید، چون هم نمی‌توانست این را به آقای طباطبایی بگوید و هم اینکه خودش نیز میل نداشت این جلسات تمام شود. با این اوصاف مدتی بعد بر اثر فشار همان آقایان این مطلب را به ایشان گفت: «بنابراین خدمت علامه عرض کردم که: «آقا دوستان پیش من آمده‌اند و می‌گویند: صلاح نیست این جلسه ادامه پیدا کند.» من الان وقتی آن صحنه و آن لحظه یاد می‌آید ناراحت می‌شوم و گریه‌ام می‌گیرد. ایشان یکدفعه حالش بد شد و رعشه مختصری که دستشان داشت، چند برابر شد و لب‌هایش لرزید و صورتش قرمز شد. وقتی آن چهره ایشان به خاطر من می‌آید ناراحت می‌شوم و گریه‌ام می‌گیرد. ایشان چیزی نگفت. چهار پنج دقیقه سکوت کرد و فقط چندبار گفت: عجب، عجب، بعد جمله‌ای گفتند که خیلی عجیب بود. ایشان فرمودند: «من به عنوان شخصی که در گوشه‌ای نشسته‌ام و چیز می‌نویسم، تنها راه من به جهان و تفکر جهانی و اینکه در جهان چه می‌گذرد. این جلسه است. تنها راه من به تفکر جهانی این یک جلسه است. این را هم نمی‌توانند برای من ببینند.» (۶۷)

ب. ای کاش استاد ابراهیمی دینانی این «دوستان انقلابی» که باعث تعطیل این جلسات گفتگوی پربار و کم سابقه شدند را معرفی می‌کرد. در هر صورت اینها نقاط افتراق این دو تفکر است. تفکری که به دنبال گفتگو با دیگر فرهنگها بود و تفکری که به دنبال ستیز با دیگران بود.

مبحث پنجم. وضع زندگی



در پاسخ به این پرسش است: وضع زندگی ایشان به لحاظ مالی چگونه بوده است؟ این مبحث شامل دو بحث به شرح زیر است: عدم استفاده از وجوهات شرعیه، و تخلیه اجباری خانه استیجاری به دلیل عدم رضایت مالک.

بحث اول. عدم استفاده از وجوهات شرعیه

دو قسمت از خاطرات ابراهیم امینی از شاگردان ایشان را اینجا نقل می کنم:

اول. «علامه به هنگام انتقال به قم تا چند سال در منزل اجاره ای در یخچال قاضی زندگی می کرد. منزل دارای چهار اتاق و زمینی به مساحت حدود ۱۲۰ متر بود. بعد از چند سال به منزل دیگری نقل مکان کرد که مقداری بزرگتر بود، سپس به منزل نسبتاً بزرگتر و بهتری منتقل شد که به عنوان سهم امام (ع) به امام خمینی واگذار شده بود. چند سال در آن منزل سکونت داشت تا اینکه امام [خمینی] از نجف پیغام داد منزل را بگیرید و بفروشید و پولش را در شهریه طلاب به مصرف برسانید. به هر حال مدتی طولانی از جهت منزل کاملاً در مضیقه بود و هر چندی از منزلی به منزل دیگر منتقل می شد تا اینکه زمینی را در تبریز فروخت و از پول آن زمینی را در قم خرید ساخت و پس از مدتها اجاره نشینی بدان جا نقل مکان کرد و تا آخر عمر در آنجا سکونت داشت. در

ان زمان منزل نسبتاً بزرگ و خوبی بود.» (۶۸) درباره منزل متعلق به آقای خمینی که در اینجا به اجمال اشاره شده در بحث دوم به تفصیل خواهد آمد.

دوم. «علامه در یکی از روستاهای نزدیک تبریز مالک یک قطعه ملک کشاورزی و چندین باغ بود. آن املاک از طریق ارث به وی رسیده بود و از درآمد آن زندگی می کردند. بعد از هجرت به قم و اشتغال به تالیف از این راه نیز درآمدی پیدا کرد. اگرچه برخی ناشران رفتار خوبی با ایشان نداشتند ولی به هر حال راضی بود و می فرمود: خدا روزی ما را در نوک قلم قرار داده است و لله الحمد. تا آنجا که من اطلاع دارم از صرف وجوهات شرعی در زندگی شخصی حتی المقدور امتناع می ورزید. زمانی وضع مالی ایشان در اثر وامهایی که برادرش عالم ربانی آقای [سیدمحمدحسن] الهی [طباطبایی] گرفته بود و قدرت پرداخت نداشت بسیار بد شد. در نتیجه ناچار شدند باغها را در راه ادای وامها به فروش برسانند. در آن زمان بعضی از دوستان خیراندیشی که از گرفتاری ایشان خبردار شدند مبلغی وجوهات خدمت ایشان تقدیم کردند، استاد فرمودند: من وجوهات مصرف نمی کنم؛ و آن را میان طلاب و سادات تقسیم کرد.» (۶۹)

بحث دوم. تخلیه اجباری خانه استیجاری به دلیل عدم رضایت مالک

الف. آقای طباطبایی دستش تنگ بود، مثل همه عالمانی که از طریق وجوهات شرعی زندگی نمی کردند. امرار معاش او از مختصر عواید زمین کشاورزی آباء و اجدادی در تبریز می گذشت. او توان خرید خانه ملکی نداشت و نوعاً مستاجر بود. اواخر دهه چهل او مستاجر آقای خمینی شد. قضیه از این قرار است که روبروی مدرسه‌ی حجتیه در محل فعلی دارالشفای قرآن و عترت خانه‌ی بزرگی بود که مالک، آن خانه را به عنوان وجوهات شرعی به آقای خمینی داد. آن زمان ایشان در نجف در تبعید بود. آقای طباطبائی این خانه را اجاره کرد. پرداخت اجاره خانه به نماینده مالک [حقوقی] که اخوی بزرگ آقای خمینی یعنی آقای سید مرتضی پسندیده باشد چند ماه به تاخیر افتاد. علی قدوسی داماد آقای طباطبایی نزد آقای پسندیده رفت و اظهار داشت که آقای طباطبائی فعلاً دستش خالی است، صبر کنید، تا خدا فرجی برساند. آقای پسندیده نپذیرفت و گفت باید خانه تخلیه شود.

آقا مرتضی حائری یزدی از قضیه خبردار شد، و برای استمهال واسطه شد. آقا مرتضی حائری با آقایان طباطبایی و خمینی خویشاوند سببی بود. دختران آقا مرتضی حائری یکی عروس آقای خمینی [همسر سید مصطفی خمینی] و یکی عروس آقای طباطبائی [همسر عبدالباقی طباطبایی] بود. آقای طباطبائی متوجه شد که مالک یعنی آقای خمینی راضی به ادامه سکونت او در ملک نیست، و خانه را حوالی سال ۱۳۵۰ تخلیه کرد.

بیشک آقای خمینی در آن زمان به لحاظ مالی در مضیقه نبود و به راحتی می توانست تسهیلاتی برای آقای طباطبایی در نظر بگیرد تا وی بتواند مال الاجاره عقب افتاده را بپردازد. اما ایشان چنین نکرد. نظر غیرمساعد آقای خمینی به آقای طباطبایی نزد اهل علم قم شناخته شده بود، و حمل بر کرامت نمی شد. (۷۰)

ب. خانم نجمه سادات طباطبایی (دختر آقای طباطبایی و همسر علی قدوسی) در مصاحبه اش اطلاعات جزئی تری در این زمینه داده است: «وقتی مادرم فوت کردند ما به این منزل که در روبروی مدرسه حجتیه بود، نقل مکان کردیم. به پدرم گفته بودند که این منزل خالی است و شما به اینجا بیایید و ساکن شوید، بعد از مدتی فردی رفته و گفته بود که اینها ملک‌های زیادی دارند. فارس: آقای اعرابی (۷۱) چنین ادعایی کرده بود، درست است؟ خانم قدوسی: بله! داماد امام گفته بود که علامه طباطبایی ملک بسیاری دارد، اخوی بنده [عبدالباقی طباطبایی] باجناب آقا مصطفی خمینی است و هر دو به رحمت خدا رفته‌اند، آقای اعرابی هم وقتی از موضوع ملک داشتن پدر من در تبریز خبردار می‌شود شک می‌کند و به امام می‌گوید، امام پیغام دادند اگر شما می‌خواهید بنشینید من از سهم امام اجاره بدهم، اما پدرم چون از سهم امام استفاده نمی‌کردند، گفتند ما در خانه‌ای که سهم امام باشد نمی‌نشینیم و بنابراین از آنجا رفتند.» (۷۲) این بانوی محترم چه چیزی را تکذیب می‌فرمایند؟!

ج. خبرگزاری فارس از قول سید محمد قاضی طباطبایی که وی را یکی از نزدیکان علامه و مبارز علیه رژیم پهلوی معرفی کرده خاطره زیر را نقل کرده است: بعد از بازگشت آقای خمینی به قم بعد از پیروزی انقلاب ایشان همسایه دیوار به دیوار آقای طباطبایی شدند «علاقه‌مندان امام برای دیدار با ایشان، گاهی اوقات از دیوار خانه علامه بالا می‌رفتند تا به خانه حضرت امام بروند و باعث آزار و اذیت علامه می‌شدند.» در ملاقاتی امام به شوخی

به علامه گفتند: «آقای طباطبایی! ما شما را اذیت می‌کنیم و باید شما به دادگاه بروید و علیه ما شکایت کنید!» علامه نیز در جواب شوخی امام گفت: «دادگاه شما فایده‌ای ندارد؛ چون مسئولیت دادگاه‌ها با شماست! من باید به خدا شکایت کنم!» (۷۳) آیا چنین ملاقاتی اتفاق افتاده و چنین کلماتی رد و بدل شده است؟ آیا پاسخ آقای طباطبایی مزاح بوده یا بهره‌ای از جدی بودن هم داشته است؟

بخش دوم. اصل عبارت حکیمانه

آقای طباطبایی عبارت تاریخی «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود» را در چه تاریخی، در کجا، در پاسخ چه کسی، در چه واقعه‌ای، و در حضور چه کسانی بر زبان رانده است؟ این بخش حاوی دو مبحث به شرح ذیل است: زمینه و زمانه عبارت حکیمانه، و ناقلان عبارت حکیمانه و روایت‌های آن.

مبحث اول. زمینه و زمانه عبارت حکیمانه



عبارت تاریخی و حکیمانه آقای طباطبایی در چه زمانه و زمینه ای صادر شده است؟ در پاسخ به این پرسش مهم این مبحث شامل سه بحث به شرح ذیل است: شهادت علی قدوسی دادستان کل انقلاب، پیام تسلیت بنیانگذار جمهوری اسلامی، و روایت ابراهیم امینی.

بحث اول. شهادت علی قدوسی دادستان کل انقلاب

الف. علی قدوسی (متولد ۱۳۰۶) شاگرد آقایان طباطبایی و خمینی بود. او در سال ۱۳۳۳ با نجمه سادات دختر آقای طباطبایی ازدواج کرد. (۷۴) قدوسی سالها مدیر مدرسه حقانی در حوزه علمیه قم بود. به درخواست وی آقای طباطبایی دو کتاب *بداية الحکمة و نهایة الحکمة* را به ترتیب در سالهای ۱۳۹۰ق (۱۳۴۹ش) و ۱۳۹۵ق (۱۳۵۴ش) جهت تدریس فلسفه در این مدرسه تدوین کرد. این نشانه اهتمام وی به مسئولیت تربیتی دامادش در مدرسه مذکور بود. بعد از پیروزی انقلاب در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۵۷ مهدی هادوی از سوی آقای خمینی به عنوان نخستین «دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی» منصوب شد «تا وظایف خود را طبق موازین شرعیه انجام دهد». (۷۵) دوران دادستانی هادوی بسیار کوتاه بود و به شش ماه هم نرسید. (۷۶)

ب. آقای خمینی در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۵۸ به هادوی نوشت: «ضمن تشکر و قدردانی از زحماتی که در طول این چند ماهه جنابعالی در مقام دادستانی متحمل شدید، قرار شد از این تاریخ جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ علی قدوسی - دامت افاضاته - متصدی مقام دادستانی شده و بدین مقام منصوب گردند. مراتب جهت اطلاع آن جناب بدین وسیله ارسال شد. از خدای تعالی موفقیت جنابعالی را خواستارم.» در حکم قدوسی هم آمده بود: «بدین وسیله جنابعالی به سمت دادستانی کل انقلاب اسلامی در سطح کشور منصوب می شوید که از این تاریخ در کارهای دادستانی اقدام و شروع به کار نمایید؛ و در هر حال احتیاط را کاملاً مراعات فرمایید. از خدای تعالی ادامه توفیقات جنابعالی را خواستارم.» (۷۷) در آن زمان هنوز قانون اساسی تصویب نشده بود. قدوسی شخصا اهل احتیاط شرعی، نظم و تشکیلات بود، و عقبه مدرسه حقانی را نیز با خود داشت، با ورود وی به قوه قضائیه بسیاری از طلاب مدرسه حقانی وارد سمتهای قضایی شدند.

ج. به دنبال بحرانهای کشور در سال ۱۳۶۰ از یک سو ابوالحسن بنی صدر نخستین رئیس جمهور توسط مجلس شورای اسلامی عزل شد. سازمان مجاهدین خلق ایران و برخی سازمانها و احزاب دیگر اعلام جنگ مسلحانه کردند و جنگهای خیابانی بین آنها و نیروهای سپاه و بسیج تعدادی کشته و جمعی بازداشت شدند. سازمان مجاهدین خلق شروع به ترور مقامات جمهوری اسلامی کرد. ۷ تیر ۱۳۶۰ با بمب مقرر حزب جمهوری اسلامی را منفجر کرد که در آن سیدمحمد بهشتی رئیس دیوان عالی کشور و دبیرکل حزب جمهوری اسلامی و بیش از هفتاد تن از وزرا و نمایندگان مجلس کشته شدند. ۸ شهریور همان سال دفتر نخست وزیری منفجر شد و رئیس جمهور محمدعلی رجایی و نخست وزیر باهنر به قتل رسیدند. و در مرحله سوم در بمب گذاری دفتر دادستانی علی قدوسی دادستان کل انقلاب در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ کشته شد. این ترورها با هیچ منقطی قابل توجیه نیست (۷۸) و عملاً به همبستگی مردم با جمهوری اسلامی منجر شد.

بحث دوم. پیام تسلیت بنیانگذار جمهوری اسلامی

الف. رهبر جمهوری اسلامی در پیام تسلیت خود به مناسبت شهادت علی قدوسی دادستان کل انقلاب نوشت: «إنا لله و إنا إليه راجعون. با کمال تأسف و تأثر حجت الاسلام شهید [علی] قدوسی به دوستان شهید خود پیوست. شهیدی عزیز که سالیان دراز در خدمت اسلام بود؛ و اخیراً مجاهدات او در راه انقلاب بر همگان روشن است. این جانب سالیان طولانی از نزدیک با او سابقه داشتم، و آن بزرگوار را به تقوا و حسن عمل و استقامت و مقاومت و تعهد در راه هدف می شناختم. شهادت بر او مبارک و وفود الی الله (۷۹) و خروج از ظلمات به سوی نور بر او ارزانی باد. راهی است که باید پیمود و سفری است که باید رفت. چه بهتر که در حال خدمت به اسلام و ملت شریف اسلامی شربت شهادت نوشیدن و با سرافرازی به لقاء الله رسیدن. و این همان است که اولیای معظم حق تعالی آرزوی آن را می کردند و از خدای بزرگ در مناجات خود طلب می کردند. گوارا باد شربت شهادت بر شهدای انقلاب اسلامی، و خصوص شهدای اخیر ما، که با دست جنایتکار منفورترین عناصر پلید به جوار رحمت حق شتافتند، و افتخار برای اسلام و ننگ و نفرت برای دشمنان دژخیم ملت شریف آفریدند.» (۸۰)

ب. پیام تسلیت آقای خمینی در سوگ علی قدوسی پیامی حماسی است. ترور رئیس جمهور، رأس قوه قضائیه، نخست وزیر، بیش از هفتاد وزیر و نماینده مجلس و رئیس پلیس طی دوماه ضربه سنگینی به جمهوری اسلامی بود، اما ایشان توانست کشور را از این گردنه خطرناک به سلامت عبور دهد. دست یازیدن معارضین نظام به ترور و خشونت جمهوری اسلامی را در موضع مظلومیت نشانید و ملت ایران همواره یار مظلومان بوده است.

بحث سوم. روایت ابراهیم امینی

الف. آقای طباطبایی در زمان ترور دامادش هفتاد و نه ساله بود. ایشان آن سالها در تابستان خانه ای در اطراف دماوند اجاره می کرد تا از گرمای قم بگریزد. قضیه آخرین ماههای زندگی ایشان را از زبان شاگرد باوفایش ابراهیم امینی بشنویم: «ایام تابستان و هوای گرم قم فرا رسید. بعضی ارادتمندان منزلی در دماوند برای ایشان اجاره کردند، و برای تغییر آب و هوا او را بدان جا بردند. باغچه ای بود در حدود پانصد متر و چند اتاق. یکی از طلاب علاقه مند نیز به منظور کمک و پرستاری به همراه بود. در آن ایام من قصد تشریف به حج داشتم، و مدتی از احوال استاد بی خبر بودم. به منظور دیدار به دماوند رفتم و پس از جستجو منزل ایشان را پیدا کردم. علامه را خبر کردند.... سلام و احوالپرسی کردم. از ایشان پرسیدم شهید را چرا شهید می گویند؟ آیا بدین جهت است که در میدان جنگ حضور یافته؟ پاسخ داد نه بالاتر از این. شهید در مقام اعمال حضور دارد. حاضران از پاسخ دادن ایشان تعجب کردند. ... همراه استاد یک مرتبه در باغ دور زدیم. ... پس از چندی به حج مشرف شدم. اولین سفر حج من بود. بعد از پایان مراسم حج و مراجعت به قم از احوال استاد جويا شدم و معلوم شد زنده است و به قم آمده است. بعد از چند روز در منزل از ایشان عیادت کردم... عرض کردم امسال به حج مشرف بودم و در عرفات برای شما خوابی دیدم. صورتش را به سویم برگردانید و توجه کرد. خواب عرفات را به تفصیل برایش بیان کردم، خوب گوش داد و در نهایت تبسم فرمود: خواب خوبی است. بعد از آن نیز هر چند روز یک مرتبه از ایشان عیادت می کردم. ... غالباً آقا یحیی برقی که از ارادتمندان او بود حضور داشت و با کمال مهربانی پرستاری می کرد».

ب. در سال ۱۳۶۰ ایام حج اواسط مهر ماه بوده است (اول ذیحجه برابر با ۷ مهر بوده است). اگر امینی دو هفته قبل از مراسم حج به ملاقات آقای طباطبایی رفته باشد یعنی ایشان حداقل تا اواخر تابستان در دماوند بوده است و اواسط مهر ماه آن سال به قم بازگشته است. علی قدوسی ۱۴ شهریور به شهادت رسیده است. در آن ایام آقای طباطبایی به همراه همسرش سرکار خانم منصوره روزبه در دماوند بوده اند. امینی بعد از بازگشت از سفر حج حوالی نیمه دوم مهر ۶۰ به عیادت آقای طباطبایی در منزل مسکونی ایشان در قم رفته است.

مبحث دوم. ناقلان عبارت حکیمانه و روایتهای آن

ناقلان عبارت تاریخی مذکور چه کسانی هستند و چگونه آن را روایت کرده اند؟ این پرسش اصلی این مبحث است که طی سه بحث به شرح ذیل به آن پاسخ داده می شود: روایت محمدرضا حکیمی، روایت سیداحمد ذوالمجد طباطبایی، و اعتبارسنجی روایت.

بحث اول. روایت محمدرضا حکیمی



محمد رضا حکیمی نخستین کسی است که عبارت «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است» را به نقل از آقای طباطبایی در کتاب «عقلانیت جعفری» خود در سال ۱۳۹۰ نقل و منتشر کرده است. این اجمال نخستین روایت، اما تفصیل آن:

الف. محمد رضا حکیمی (۱۴۰۰-۱۳۱۴) از نویسندگان پرکار معاصر بود که خود را تفکیکی معرفی می کرد یعنی قائل به جدایی فلسفه و عرفان از دین. وی شیفته اصل عدالت خصوصا عدالت اقتصادی بود. (۸۲) حکیمی که در دوران متاخر عمرش از نظام برآمده از انقلاب فاصله گرفته در مقایسه موضع ضدانقلابی برخی فلاسفه معاصر با موضع انقلابی میرزا جواد آقا تهرانی خراسانی (متوفی ۱۳۶۸) فقیه تفکیکی در کتاب عقلانیت جعفری مطالبی نوشته است که در نوع خود حائز اهمیت است. عین عبارت وی: «چرا علامه [سیدمحمدحسین] طباطبایی - ره - استاد مسلم فلسفه، و مروج فلسفه صدرایی (البته بجز معاد مثالی)، نه تنها گامی در راه انقلاب و تایید آن برنداشت، بلکه با این حرکت و اقدام به شدت مخالف بود، و تعبیری تند از ایشان در این باره نقل شده است: «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است»؟ (۸۳)

بعد از شرح دین ستیزی خاندان پهلوی، حکیمی این گونه ادامه می دهد: «اکنون شاید بتوان گفت، که امثال علامه طباطبائی به سقوط سلطنت پهلوی فکر نمی کردند، و بیشتر نگران اسلام بودند ... و عمل شدن به اسلام ... می توان گفت، به طور عمده به این امر مهم فکر می کردند که تشکیل «حکومت اسلامی» و عمل به «احکام اسلام» و اجرای «قسط قرآنی» کاری آسان نیست، و کار هر کس نیست؛ و امام خمینی هم که ابدی نیست. اگر بخواهیم توجیه کنیم، می توان حدس زد که آن تعبیر تند ناظر به این جهت بوده است؟ علامه طباطبایی در تفسیر شریف و گرانسنگ المیزان که از افتخارات فرهنگ تشیع است - بحثی بیدارگر درباره زیانهای ویرانگر فقر و تکاثر مطرح کرده اند.» (۸۴)

بعد از اشاره به معنای عمل به قرآن، حکیمی نوشته است: «باری ... برگردیم به کمی پیشتر، از گفتار این مقاله، که اینجانب با نقل مطالبی در تلاش بودم تا وجهی معقول بیابم برای ضدانقلاب بودن علامه طباطبائی و

برخی دیگر از فلسفه دانان معظم ما، و انقلابی بودن شیخ استاد [شیخ مجتبی قزوینی] و آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی و ... با در نظر آوردن آنچه گذشت، می توان گفت، علامه طباطبائی به ضرورت مبارزه با طاغوت و «سقوط سلطنت» نمی اندیشیده است، و بیشتر از هرچه نگران آینده اسلام و نسلهای مسلمان بوده است، و دلواپسی دورانی که قدرت به دست جمعی از اهل مذهب و مدعیان دینداری بیفتد، و چنانکه باید به اسلام و عدالت قرآنی عمل نشود ... و (خدای ناخواسته)، در جامعه شکاف افتد، و نسلها و نسلها - در حال و آینده - از اسلام زده شوند، و از دین و حکومت دینی و رجال دینی ببرند ... این را می توان از سوی کسانی مانند علامه طباطبائی اظهار داشت ... اما از آن سو یعنی: از سوی کسانی و مجاهدانی و متفکرانی که وارد انقلاب شدند و به نشر تفکر انقلابی کمک کردند ... باید گفت، بیشتر به سقوط سلطنت و از میان رفتن مانع راه تحقق ارزشها فکر می کردند ... و سپس تحقق ارزشها ... و امیدوار بودند که هرچه فکر می کردند همه بشود و کار از نوشتن «سرود جهشها» و «آوای روزها» و «فلسفه شورشهای شیعه»، و «بیدارگری اقلیم قبله» ... با کمال اعتقاد و اشتیاق بدون اندک طمعی و خواستی به نوشتن «قصد و عدم وقوع» منتهی نگردد... در راستای این سخن که جمعی فلسفه دانان به هیچ روی انقلابی نبودند، یاد می کنم از دو استاد متبحر در مبانی صدراپی، سیدجلال الدین شتیانی (م ۱۳۸۴ش)، و دکتر مهدی حائری یزدی (م ۱۳۷۹ش)، که با انقلاب بر سر عنادی سخت بودند، و سخنانی تند می گفتند؟! البته - چنانکه بیانی گذشت - ممکن است (در اوضاع کنونی و با رسیدن کار به اینجا ... و افتادن دین و دولت به دست اشخاص تجربه نشده، و سلطه یافتن متکثران تورم آفرین، و مکنده های خون ملت ... و پایمال شدن انسانهای محروم، و پیدا شدن «دره های فقر، در کنار رودهای عمیق ثروت» ... فرهیختگانی واقع بین (نه شعار مدار ...)، بگویند که حق به جانب علامه طباطبائی بوده و همفکران ایشان بوده است ... لیکن نباید غفلت کرد که بسترهای تکلیفی و اقدامی از نظر زمان و مکان همواره متفاوت است، که به آنها اشاره خواهم کرد.» (۸۵)

«متاسفانه آنچه اتفاق افتاد، از مقوله «ما قُصِدَ لَمْ يَقَعْ وما وَقَعَ لَمْ يُقْصَد» است. و اینجانب این چگونگی را در

کتاب «قصد و عدم وقوع» تشریح کرده ام... نیز با حذف کتاب «تفسیر آفتاب» از رده تألیفات خویش. (۸۶)

همچنین در بخش «تذییل» از کتاب «کلام جاودانه» و در برخی نوشته های بعد از آن دو کتاب، نیز با مطرح کردن بحث حضور «ادالت» (با الف) به جای «عدالت» (با ع) ... پس امید است که اینجانب درباره آنچه پیش آمد عنده الله تعالی مسئول نباشم. (۸۷)

ب. در هر صورت به نظر محمد رضا حکیمی در کتاب عقلانیت جعفری در سال ۱۳۹۰، انقلاب ۵۷ تنها توانست طاغوت سیاسی را ساقط کند، اما طاغوتهای فرهنگی و خصوصا طاغوت اقتصادی برجا ماندند و تسلطی بیشتر یافتند. بنابراین نهایتا وی به این نتیجه می رسد: «انقلاب تحقق نیافته است» و «انقلاب اسلامی ما تحقق ماهوی نیافت.» (۸۸) نگارنده اگرچه تحلیلهای مرحوم حکیمی را پررنگ نمی داند، اما نتیجه گیری او بخشی از واقعیت است. باید از وی پرسید آیا ایشان اطمینان دارد که طاغوت سیاسی ساقط شده است؟! آیا مشکل فقط در حوزه اقتصاد است؟ (۸۹)

حکیمی اولاً این عبارت تند را با واسطه شنیده است نه مستقیم، ثانیاً در صحت انتسابش به آقای طباطبایی تردیدی ندارد، وگرنه آن در کتابش با این شرح و تفصیل درج نمی کرد.

محور سوم بحث تحلیل حکیمی است. مطابق این تحلیل اولاً دغدغه اصلی آقای طباطبائی انقلاب سیاسی نبوده است. ثانیاً ایشان نظام برآمده از انقلاب را نیز نسبت به اجرای موازین اسلامی موفق ارزیابی نمی کرده است. ثالثاً دغدغه اصلی وی تحقق تعالیم اسلامی بوده است، یعنی وی مدافع رویکرد تقدم فرهنگ بر سیاست بوده نه برعکس. هر چند باور آقای طباطبائی به اصل اصیل عدالت به غلظت روایت حکیمی نیست. با این همه هر سه نکته حکیمی درباره آقای طباطبائی پذیرفتنی است. (۹۰)

ج. این بحث را با دو نقل قول از آقای خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی درباره محمدرضا حکیمی که دال بر توثیق کامل آن مرحوم از جانب ایشان است به پایان می برم:

اول. خطاب به دست اندرکاران صدای جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۰: «شما باید یک گروه مشاوره‌ی محتوایی از مناسبترین شخصیت‌هایی که امروز می‌توانید پیدا کنید، داشته باشید؛ ... مثلاً سراغ آقای محمدرضا حکیمی بروید و از ایشان استفاده کنید.» (۹۱) ممکن است که گفته شود این توثیق متعلق به بیست سال قبل از انتشار کتاب عقلانیت جعفری است. در این صورت به پیام تسلیت رهبر در سوگ «رفیق دیرین» ایشان توجه کنید:

دوم. پیام تسلیت مقام رهبری در مورد محمدرضا حکیمی در شهریور ۱۴۰۰: «با تأسف و تأثر خبر درگذشت عالم و متفکر برجسته جناب آقای محمدرضا حکیمی (قدس الله نفسه) را دریافت کردم. ایشان دانشمندی جامع، و ادیبی چیره‌دست، و اندیشه‌ورزی نوآور، و اسلام‌شناسی عدالت‌خواه بودند. ایشان عمر را فارغ از آرایه‌ها و پیرایه‌های مادی، در خدمت معارف والای قرآن و سنت گذرانده و آثاری ارزشمند از خود به جا نهادند. بهره‌گیری از محضر پر فیض و نفس گرم استادان معرفت و معنویت در مشهد مقدس، ذخیره‌ئی از توکل و تعبد و غنای نفس در دل و جان این شخصیت عزیز به جا نهاده بود که تا آخر عمر با برکتش وی را استوار می‌داشت.» (۹۲)

اینکه شخصیتی با توصیف فوق‌الذکر رهبری از آقای طباطبایی نقل کند «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است» و با گوینده آن همدلی کند انصافاً قابل توجه است.

بحث دوم. روایت سید احمد ذوالمجد طباطبایی



الف. عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» را از دهه شصت مکرراً در افواه عمومی شنیده بودم. اما جزئیات آن را برای نخستین بار سالها قبل از فاضل محترم سید مصطفی محقق داماد شنیدم. خلاصه آن: ذوالمجد طباطبائی قمی از وکلای مرفه دادگستری ذوق فلسفی داشت و سالها میزبان جلسات مباحثه هنری کربن و علامه طباطبائی در خانه خود در تهران بود. تابستان ۱۳۶۰ علامه برای استراحت در جابان دماوند خانه ای اجاره کرده بود. بعد از شهادت علی قدوسی داماد علامه [در تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۶۰] اصحاب حلقه تأویل تصمیم گرفتند برای عرض تسلیت خدمت علامه طباطبائی مشرف شوند. هنگام ورود محمد تقی فلسفی [واعظ مشهور] از ملاقات علامه بیرون آمد. از اعضای دائمی محفل داریوش شایگان در سفر بود و حضور نداشت. ذوالمجد طباطبائی قمی به نمایندگی از اعضای محفل اهل تأویل شهادت علی قدوسی داماد علامه طباطبائی را به ایشان تسلیت گفت. علامه بعد از تسلیت ذوالمجد پُکی به سیگارش زد، و بعد گفت: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود.»

بعد از جلسه، ذوالمجد پاسخ علامه طباطبائی را برای دوست خود علی وکیل وکیل دادگستری نقل کرده بود. علی وکیل قاضی بود و هنوز در قید حیات است. وی فرزند حاج محمدرضا وکیل از وکلای ملی دادگستری است. از طریق وی که فردی معتمد و موثق است عبارت علامه در محافل مختلف نقل شده است. (۹۳)

ب. با اطلاعات جدید و بازبینی اطلاعات گذشته زمان این ملاقات به احتمال قوی اواسط سال ۱۳۶۰ بوده است. مکان آن بیلاق اجاره ای در روستای جابان دماوند بوده است. فردی که به نمایندگی از اصحاب حلقه تأویل شهادت داماد آقای طباطبائی را به ایشان تسلیت گفته سیداحمد ذوالمجد طباطبائی (فرزند سیدحبیب الله) وکیل دادگستری متوفای بهمن ۱۳۷۳ (۹۴) و کسی بوده است که جلسات گفتگوی آقای طباطبائی و هنری کربن در منزل وی در خیابان بهار تهران سالها منعقد می شده است. داریوش شایگان جمعی که برای استماع گفتگوی دو فیلسوف شرق و غرب در منزل ذوالمجد جمع می شدند را اصحاب تأویل می نامید. (۹۵) یکی از اعضای این حلقه

که نخستین مترجم گفتگوهای کربن و طباطبایی برای یکدیگر بوده دکتر عیسی سپهبدی استاد زبان فرانسه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بوده که در جلسه مذکور حضور نداشته است. (۹۶)

ج. بنابراین راوی طبقه اول (راوی مستقیم از آقای طباطبایی) در این روایت سید احمد ذوالمجد طباطبایی است. راویان طبقه دوم (که قضیه را مستقیماً از ذوالمجد طباطبایی شنیده اند) دو نفر هستند: سیدمصطفی محقق داماد و علی وکیل. محقق داماد هرگز عضو محفل تاویل نبوده است و این قضیه هم کمترین ربطی به مسئولیت وی به عنوان ریاست کل بازرسی کشور (از ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۳) نداشته است. اما او از دوستان ذوالمجد بوده است.

دکتر سید مصطفی محقق داماد متولد ۱۳۲۴ از خواص شاگردان مرتضی مطهری با خانواده آقای طباطبایی قرابت سببی داشته و از علاقه مندان آقای طباطبایی بوده است. وی هم اکنون عضو پیوسته فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران، رئیس گروه علوم اسلامی فرهنگستان و استاد حقوق دانشگاه شهید بهشتی است. علی وکیل که خوشبختانه در قید حیات است از وکلای خوش نام دادگستری و از خیرین قم است. او در قیام ۱۵ خرداد به اعدام محکوم شد اما حکمش اجرا نشد. علی وکیل و ذوالمجد طباطبایی از دوستان بسیار نزدیک هم بوده اند و او نیز با گوش خود قضیه فوق و مشخصاً عبارت یادشده را از ذوالمجد شنیده است.

دو نفر از حاضران در جلسه هم که نقلشان مؤید نقد ذوالمجد است اجازه ذکر نامشان نداده اند. (۹۷) یعنی راویان طبقه اول (نقل بلاواسطه از آقای طباطبایی) سه نفر هستند. از راویان طبقه دوم از ذوالمجد دو نفر ذکر نامشان را منع نکرده اند. (۹۸) مرحوم محمدرضا حکیمی به قدری به صدور عبارت از آقای طباطبایی اطمینان داشته که نیازی به اشاره به نام راوی یا راویان ندیده است یا او به دلیل نبود امنیت از خیر اسم راوی یا راویان گذشته است.

د. اما منقول از آقای طباطبائی اینهاست: اولین شهید این انقلاب اسلام بود؛ این انقلاب یک شهید دارد، و آن هم اسلام است؛ در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود. نقل اول

در افواه عمومی و به شکل مستفیض یا متواتر شنیده می شود البته بدون ذکر راوی. نقل دوم را محمدرضا حکیمی در عقلا نیت جعفری بدون ذکر سند اما با اطمینان از آقای طباطبایی نقل کرده است. نقل سوم نقل مسند ذوالمجد است که مستقیماً از آقای طباطبایی شنیده و با دو واسطه (محقق داماد و علی وکیل) به گوش من رسیده است. من نقد مسند ذوالمجد را بر دو نقل مرسل ترجیح می دهم.

بحث سوم. اعتبارسنجی روایت

این بحث در پاسخ به این پرسش است: چه قرائن صدقی این خبر واحد ثقه را تبدیل به «خبر محفوف به قرائن مطمئنه یا قطعیه» می کند؟ و مهمتر از آن دلیل اعتبار این روایت چیست؟ این بحث شامل سه مطلب است: اعتبار سنجی سنتی، اعتبارسنجی انتقادی و اختلافات جزئی در نقل.

الف. اعتبار سنجی سنتی: بر اساس اطلاعات موجود، عبارت مذکور در هر حال «خبر واحد» است، اما خبر واحدی که راویان هر دو طبقه اش موثق هستند: یعنی «خبر واحد ثقه». مشهور بودن این خبر (یا مستفیض یا متواتر بودن افواهی) آن را از خبر واحد بودن خارج نمی کند، چرا که طبقه نخست آن سه راوی بیشتر ندارد (ذوالمجد و دو راوی که اجازه ذکر نامشان را نداده اند)، و طبقه دوم هم دو راوی از ذوالمجد. هرچقدر هم این راویان موثق باشند همچنان این خبر واحد موثقی بیشتر نیست.

اما مطابق موازین سنتی علم اصول خبر واحد ثقه حجت است. تمام علم فقه بر کاکل همین اخبار واحد ثقه می چرخد. اگر کسی با مبانی فقه و اصول سنتی به مسائل می نگرد، چاره ای جز عمل به مضمون «خبر واحد ثقه» ندارد. از چنین منظری تنها دو راه برای گریز از پذیرش این گونه اخبار واحد است: یکی تشکیک در وثاقت برخی یا همه راویان و دیگری ابتلا به اخبار معارض. اما راه اول مسدود است چرا که هر سه راوی قابل ذکر این خبر واحد (نیز دو راوی طبق اول که اجازه ذکر نامشان نداده اند) از موثق ترین افراد در زمانه ما هستند. به علاوه نقل

مطمئن ولو مرسل محمدرضا حکیمی که فردی شناخته شده و کاملاً موثق است به اعتبار این خبر می افزاید. اما انسداد راه دوم را در بحث بعدی تشریح می شود.

بنابراین با موازین فقه و اصول سنتی انتساب این خبر به آقای طباطبایی تمام است یا همچنانکه با اطمینان می توان گفت بر اساس این اخبار آحاد ثقه امام صادق (ع) چنین فرموده است، با همان اطمینان می توان گفت سید محمدحسین طباطبایی دو ماه قبل از رحلتش و به عنوان نظر نهایی در جابان دماوند گفته است: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود».

ب. اعتبار سنجی انتقادی: اما از منظر «اجتهاد در اصول و مبانی» (۹۹) و نیز تاریخ‌نگاری مدرن ملاک اعتبار خبر منحصر به بررسی سلسله سند و ضوابطی از قبیل اخبار مسند و مرسل، واحد و مستفیض و متواتر نیست، ضابطه اعتبار احتمال صدق و برخورداری از قرائن داخلی و خارجی وقوع است، یعنی خبر از سازگاری درونی و سازگاری بیرونی با آراء گوینده و شواهدی از معاصران و زمینه هماهنگ برخوردار باشد. از این منظر - که به نظر من رویکرد اولیه اصولیون شیعه بوده و من نیز خود به آن عمل می کنم - خبر اولین شهید اسلام آقای طباطبایی برخوردار از کلیه موازین اعتبار تاریخی است. میزان اعتبار آن هیچ کمتر از دیگر وقایع تاریخی چه در تاریخ اسلام و چه در تاریخ معاصر نیست.

در هر حال این خبر واحد ثقه (مطابق موازین اجتهاد سنتی) یا خبر محفوف به قرائن مطمئنه یا قطعیه (مطابق موازین اجتهاد در اصول و مبانی و ضوابط تاریخ‌نگاری مدرن) خبری معتبر است و هیچ خدشه‌ای در حجیت (به زبان سنتی) و اعتبار (به زبان مدرن) آن نیست.

ج. اختلافات جزئی غیرمخل به مفاد اصلی روایت. اختلافات جزئی در فروع اخبار در فقه سنتی امری کاملاً رایج است. کمتر خبری ولو متواتر، مستفیض و واحد ثقه می توان یافت که فاقد اختلاف روایات و اختلاف نسخه‌ها باشد. (۱۰۰) مهم این است که ارکان مفهومی روایت در گزارش راویان یا گزارش هر راوی یکسان باشد.

در قضیه مورد بحث این نکته کاملاً رعایت شده است. ارکان این نقل عبارت بوده است از: نقل عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» (با سه نقلی که جزئیاتش گذشت)، گوینده آن یعنی آقای طباطبایی، و زمان نقل یعنی اواسط سال ۱۳۶۰. این سه امر در کلیه گزارشهای پنج‌گانه من ثابت بوده است.

جزئیاتی که به دلیل گزارش متفاوت راویان طبقه دوم به تدریج تصحیح و تکمیل شده از قبیل: مکان واقعه (جaban دماوند)، اجاره ای بودن آن خانه، اسم کوچک راوی طبقه اول (ذوالمجد طباطبایی)، اینکه نقلی که من از وی مطلب را شنیده ام در طبقه اول راویان بوده یا طبقه دوم، غیر از ذوالمجد چه کسان دیگری از اعضای حلقه تاویل و غیر آنها در آن جلسه حضور داشته اند؛ کمترین خللی در اصل نقل نمی زند. این اختلافات جزئی در اکثر قریب به اتفاق روایت مستعمل در فقه قابل مشاهده است.

بحث چهارم. تکذیب خانواده قدوسی

پرسشهای این بحث: با توجه به تکذیب دختر و نوه دختری آقای طباطبایی (همسر و فرزند علی قدوسی)، چرا خبر اولین شهید اسلام مبتلا به معارض نیست؟ یا با توجه به اینکه دختر و نوه آقای طباطبایی در جلسه مذکور حضور نداشته اند، چگونه آن را تکذیب می کنند؟! این بحث شامل سه مطلب به شرح زیر است: ارزیابی تکذیب محمدحسین قدوسی، ارزیابی تکذیب نجمه سادات طباطبایی (قدوسی)، نکات تازه ای از زبان دختر آقای طباطبایی.

الف. ارزیابی تکذیب محمدحسین قدوسی. واکنش دوست دیرینه محمدحسین قدوسی در تکذیب اینکه گوینده عبارت فوق به من نبوده است (۱۰۱) را پذیرفتم، چرا که من وی را عادل و شهادت حسی او را قابل اعتنا می دانم (شهادت حسی اینکه وی ناقل عبارت اولین شهید اسلام به من نبوده است). اما نسبت به اطلاعات تازه‌ای که از منابع مستقل از ایشان به من رسیده است وی تا کنون اظهار نظر نکرده است، یعنی آنچه من بعد از دسترسی به یادداشتهای دیجیتالییم از محقق داماد و کتاب محمدرضا حکیمی در آبان ۱۳۹۵ منتشر کردم. (۱۰۲)

اظهار نظرهای شهریور ۱۳۹۵ وی تحلیل و استبعاد اوست از اینکه عبارت مذکور نمی تواند از پدر بزرگ مادریش صادر شده باشد. این استبعاد شهادت حسی نیست تا مقبول باشد. رفاقت، صداقت، عدالت و اخلاقی بودن وی باعث نمی شود تحلیل و شهادت حدسی او صحت داشته باشد. نسبت خانوادگی هم دلیل رجحان تحلیل و استبعاد نیست. همینکه وی تن به مصاحبه های مبتذل با خبرگزاریهای دروغ پرداز نظام تا کنون نداده است نشانه سلامت نفس وی است. با توجه به سوابق دیرینه دوستی با وی من بدون هیچ پیش شرطی حاضر در گفتگوی رودر روی (البته مجازی!) با او شرکت کنم تا نکات ابهام احتمالی از این قضیه برای ایشان و خانواده محترمشان رفع شود.

بنابراین تکذیب محمدحسین قدوسی ناظر و راجع به اطلاعاتی که من در آبان ۱۳۹۵ از منبع مستقل از ایشان نقل کرده ام نیست و اعتبار منبع مستقل از ناحیه ایشان بدون معارض است.

ب. ارزیابی تکذیب نجمه سادات طباطبایی (قدوسی). دو مصاحبه سرکار خانم نجمه سادات طباطبایی

مادر محترم محمدحسین را که در اردیبهشت ۱۳۹۷ با خبرگزاری فارس و با مرکز اسناد انقلاب اسلامی در شهریور ۱۴۰۰ صورت گرفته بود (۱۰۳) همین چند روز اخیر دیدم. ابتدا از ایشان تشکر می کنم! آنچه این بانوی محترم و مادر شهید و همسر شهید (۱۰۴) و دختر استاد اساتیدم آقای طباطبایی شهادت حسی داده اند قابل توجه می دانم، اما استنباطها و تحلیلهای ایشان از اموری که در آنها حضور نداشته و اطلاع کافی نداشته است، با کمال احترام قابل نقد می دانم. در زمان صدور این عبارت تاریخی، ایشان سرگرم نگهداری فرزندان خردسالشان بوده اند و در دماوند حضور نداشته اند و در دیگر وقایعی هم که تکذیب کرده اند هیچیک شاهد حسی و مستقیم نبوده اند. اگرچه خانواده محترم آقای طباطبایی برای رعایت حال ایشان کوشش کردند که خبر تلخ ترور علی قدوسی را از ایشان پنهان کنند اما هم ایشان و هم همسر پدرشان اذعان کرده اند که آقای طباطبایی در دماوند از شهادت علی قدوسی مطلع شده بود. (۱۰۵)

در نتیجه تکذیب سرکار خانم طباطبایی (قدوسی) به دلیل عدم شهادت حسی در قضیه اولین شهید اسلام مقبول نیست و روایت مذکور بدون معارض است، والحمدلله.

ج. نکات تازه ای از زبان دختر آقای طباطبایی. در مصاحبه سرکار خانم قدوسی نکات مهمی آمده است «یکبار یکی از علما که اسم او را نمی‌برم و فامیل ما نیز بود، به پدرم نامه‌ای نوشته بود و پدرم آن را به من نشان داد که در آن نوشته بودند شما خبر ندارید که دامادتان آدمکش شده است!» در جای دیگر همان مصاحبه ایشان فراموش می‌کند که نمی‌خواست اسم ببرد و می‌گوید: «آقای [شیخ مرتضی] حائری یزدی پدر همسر برادرم [عبدالباقی طباطبایی] است، همان فردی که به پدرم علیه شهید [علی] قدوسی نامه نوشت و گفت که داماد شما آدمکش است!» (۱۰۶)

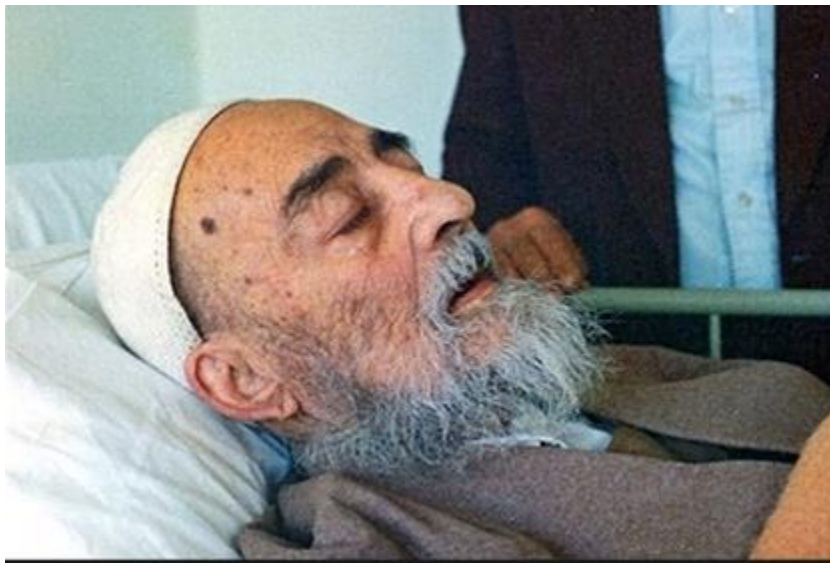
در مصاحبه اخیر ایشان با مرکز اسناد انقلاب اسلامی واقع فوق مشروح تر گزارش شده است: «بعد از انقلاب وقتی آقای قدوسی دادستان بودند، آقای مرتضی حائری (پدر همسر برادرم) به پدرم نامه نوشته و گفته بود: آیا خبر دارید که دامادتان (آقای قدوسی) مثل آب خوردن آدم می‌کشد؟! پدرم وقتی این نامه را خواند، خندید و به من گفت: «نجمه سادات! بیا ببین چه چیزهایی برای من نوشته‌اند. این آدم (اشاره به آقای قدوسی) حتی نمی‌تواند یک مگس را بکشد. آن وقت این حرف‌ها را درباره او می‌زنند!» (۱۰۷) این شهادت حسی دختر آقای طباطبایی برای درک زمینه صدور آن عبارت تاریخی بسیار لازم و مقبول است.

آقای شیخ مرتضی حائری یزدی (۱۳۶۴-۱۲۹۵) پسر ارشد مؤسس حوزه علمیه قم، از فقهای برجسته معاصر، عضو مجلس خبرگان قانون اساسی، پدر همسران سیدمصطفی خمینی و سیدعبدالباقی طباطبایی، و کسی است که آقای خمینی در سوگش چنین نوشته است: «اینجانب از اوایل تأسیس حوزه علمیه پربرکت قم، که به دست مبارک پدر بزرگوارشان تأسیس شد و موجب آنهمه برکات شد، آشنایی با ایشان داشته؛ و پس از مدتی از نزدیک معاشر و دوست صمیمی بودیم؛ و در تمام مدت طولانی معاشرت جز خیر و سعی در انجام وظایف علمیه و دینیه

از ایشان مشاهده نمودم. این بزرگوار علاوه بر مقام فقاہت و عدالت، از صفای باطن به طور شایسته برخوردار بودند.» (۱۰۸)

آقای مرتضی حائری از منتقدان نظریه ولایت فقیه و نیز جمهوری اسلامی بود اگرچه با انقلاب مشکلی نداشت حتی برای آن مبارزه هم کرده بود. تلقی وی از دادستان کل انقلاب قابل توجه است. ای کاش نامه او به آقای طباطبایی در دسترس عموم قرار می گرفت. وی نامه های انتقادی برای آقای خمینی هم ارسال کرده بود. تفصیل آن موکول به مجالی دیگر است.

خاتمه. مصادره شخصیت‌های فرهنگی



در خاتمه می خواهیم به این پرسش پاسخ بدهم: اهمیت نظام برای تحریف آقای طباطبایی و تبدیل وی به یکی از «یاران امام خمینی» و «مدافعان انقلاب و نظام» به چه دلیل است؟ آقای طباطبایی شخصیت بسیار شاخصی است. نظام در مقام مصادره شخصیتها از طریق تحریف آراء و اظهارنظرهایشان درباره انقلاب، نظام و رهبری آن است. آقای سیدمحمد حسین طباطبائی یقیناً از علمای منتقد انقلاب ۵۷ و مخالف جمهوری اسلامی و مدیریت و روش کشورداری آقای خمینی بوده است. بدون تردید ایشان را از «یاران امام خمینی» و «مدافعان انقلاب و نظام» یاد کردن از مصادیق افترا و تحریف و مصادره است.

عبارت حکیمانه «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود» اظهارنظری خردمندانه از حکیمی متبحر است که با توجه به ادله، شواهد و قرائن ارائه شده در حد اطلاع من مطمئناً از ایشان صادر شده است. این عبارت حکیمانه و خردمندانه بیش از یک کتاب معنی دارد. بیش از این مصدع نمی شوم و داوری را به وجدان شنوندگان و خوانندگان محترم می سپارم. ضمناً کلیه نکات فرعی و جزئی که در چهار نوشته قبلی من با مطالب این نوشته متعارض است، منسوخ و نظر مستند و نهایی نویسنده چیزی است که در این گفتار عرضه شده است. (۱۰۹) الحمدلله رب العالمین.

جمع بندی

آقای خمینی به دنبال اسلام سیاسی، به راه انداختن انقلاب و تاسیس حکومت اسلامی بود، اما آقای طباطبایی دنبال اصلاح فرهنگی و چارچوبی برای تفکر اسلامی در مواجهه با دیگر فرهنگها بوده است.

آقای طباطبایی از مدرسین و ممتحنین دارالتبلیغ آقای شریعتمداری بود، در حالی که آقای خمینی دارالتبلیغ را از دسیسه های رژیم طاغوت در مقابل نهضت اسلامی قلمداد می کرد.

آقای طباطبایی دستش تنگ بود، و از وجوهات شرعیه امرار معاش نمی کرد. اواخر دهه چهل او مستاجر آقای خمینی شد. پرداخت اجاره خانه به نماینده مالک چند ماه به تاخیر افتاد. آقای طباطبایی متوجه شد که مالک راضی به ادامه سکونت او در ملک نیست، لذا خانه را تخلیه کرد.

«اندکی پیش از انقلاب بعضی از دوستان انقلابی» از ابراهیمی دینانی می خواهند که به علامه بگویند که جلسه با کربن را تعطیل کند.

ایشان منکر ولایت فقیه بوده و در همه پرسشهای جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن شرکت نکرد.

آقای خمینی در شهادت مطهری حداقل سه پیام کتبی و دو تسلیت شفاهی؛ و در درگذشت طالقانی یک پیام تسلیت کتبی و دو تسلیت شفاهی داشته است. اما در رحلت آقای طباطبایی به یک تسلیت رقیق شفاهی در ابتدای یک سخنرانی عمومی اکتفا کرد.

محمدرضا حکیمی نخستین کسی است که عبارت «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است» آقای طباطبایی را در کتاب «عقلانیت جعفری» خود در سال ۱۳۹۰ منتشر کرده است.

اواسط سال ۱۳۶۰ سیداحمد ذوالمجد طباطبائی (میزبان جلسات مباحثه هنری کربن و علامه طباطبائی) شهادت علی قدوسی داماد علامه را در ییلاق اجاره ای در روستای جابان دماوند به ایشان تسلیت گفت. علامه در پاسخ گفت: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود.» ذوالمجد واقعه را برای دوستانش سیدمصطفی محقق داماد و علی وکیل نقل کرد و من از ایشان شنیده ام.

این خبر واحد ثقه (مطابق موازین سنتی) یا خبر محفوف به قرائن مطمئنه (مطابق موازین اجتهاد در اصول و مبانی و ضوابط تاریخ‌نگاری مدرن) حجت و معتبر است.

محمدحسین قدوسی منبع مستقل از خودش را تکذیب نکرده و تکذیب وی و مادرش شهادت حدسی است، نه حسی، لذا مسموع نیست.

آقای طباطبایی را حداقل در سیاست نمی توان از طریق شاگردان و منسوبانش شناخت.

آقای طباطبائی یقیناً از علمای منتقد انقلاب ۵۷ و مخالف جمهوری اسلامی و مدیریت و روش کشورداری آقای خمینی بوده است. عبارت حکیمانه وی اظهارنظری خردمندانه از حکیمی متبحر است که بیش از یک کتاب معنی دارد.

یادداشت‌ها:

۱. مطلب اول یادداشت کوتاهی بود به مناسبت سالروز شهادت علی قدوسی دومین دادستان کل انقلاب اسلامی و داماد آقای طباطبایی با عنوان «[اولین شهید این انقلاب، اسلام بود](#)» (۱۳ شهریور ۱۳۹۵). دومین مطلب مقاله ای بود با عنوان «[چرا اولین شهید این انقلاب، اسلام بود؟](#)» (۱۵ شهریور ۱۳۹۵) در پاسخ به واکنش دوست گرامی محمد حسین قدوسی. سومین مطلب مقاله‌ای بود با عنوان «[این انقلاب یک شهید دارد، و آن هم اسلام است](#)» (۲۱ شهریور ۱۳۹۵) در شرح نخستین سند مکتوب از این عبارت در کتاب محمدرضا حکیمی و پاسخ به دومین واکنش محمد حسین قدوسی. مطلب چهارم مقاله ای بود با عنوان «[در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود](#)» (۲۴ آبان ۱۳۹۵) مبتنی بر مستندات تازه و اطلاعات نو.
۲. بعد از مطالب چهارگانه فوق چند مطلب از جمله دو مصاحبه از همسر علی قدوسی و تعریض زیر منتشر شده است: «[دعاهای کدیور صحت ندارد/ درباره رابطه امام و علامه طباطبایی خیلی سمپاشی کرده‌اند](#)» (خبرگزاری فارس، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷)، «[خاطراتی از واپسین روزهای حیات شهید قدوسی، مشورت شهید قدوسی با علامه طباطبایی درباره فعالیت‌های مبارزاتی، آیا علامه گفته بود: تنها شهید این انقلاب اسلام است؟](#)» (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، محمدجعفرگللو، ۱۳ شهریور ۱۴۰۰)، و «[تاریخ‌سازی به سبک کدیور؛ خاطره‌سازی مجعول و بهتان به علامه طباطبایی](#)» (خبرگزاری تسنیم، سهراب مقدمی شهیدانی، ۱۴ آذر ۱۴۰۰).

۳. بحث به ترتیب پرسشهایی که در [اعلان جلسه](#) مطرح کرده ام پیش می رود.

۴. مهمترین استاد در فقه (آقا شیخ حسینعلی منتظری نجف آبادی) و کلیه اساتیدم در تفسیر، فلسفه و عرفان (آقایان عبدالله جوادی آملی، یحیی انصاری شیرازی، محمدتقی مصباح یزدی و غلامحسین ابراهیمی دینانی) شاگرد آقای طباطبایی بوده اند.
۵. بنگرید به نخستین مکتوباتم در سال ۱۳۷۱ درباره ایشان: [مجموعه آثار علامه طباطبایی و عقل و دین از نگاه محدث و حکیم](#): (علامه مجلسی و علامه طباطبایی در متن و حاشیه بحارالانوار). هر دو در کتاب [دفتر عقل](#) (مجموعه مقالات فلسفی و کلامی)، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۷، چاپ دوم ۱۳۸۷)
۶. بنگرید به [رساله ولایت فقیه آقایان حائری یزدی و اراکی](#) (۲۳ بهمن ۱۳۹۵)
۷. [اندیشه سیاسی آخوند خراسانی](#) (۱۵ دی ۱۳۸۲)
۸. بنگرید به مصاحبه [اکثریت مراجع با جمهوری اسلامی مخالفت کردند](#) (شهریور ۱۳۹۹)
۹. «گفتگویی با استاد درباره شهید مطهری»، در کتاب بررسی های اسلامی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، (قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸۶-۲۸۵)
۱۰. بنگرید به محمد شریف رازی، گنجینه دانشمندان، (تهران، اسلامیه، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۴۰۶-۴۰۴)، خاطرات عزت شاهی، تدوین و تحقیق محسن کاظمی (تهران، سوره مهر، ۱۳۸۵، ص ۱۷۱)، محمد محمدی ری شهری، خاطره ها، جلد اول (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳). او در کودتای منتسب به قطب زاده بازداشت و محاکمه شد.
۱۱. توضیح: به نظر نویسندگان اعلامیه منکر ضروری مرتد محسوب می شود و حکم مرد مرتد مرگ است.
۱۲. اسناد انقلاب اسلامی: اعلامیه ها، اطلاعیه ها، بیانیه ها، پیامها، تلگرافها و نامه های آیات عظام و مراجع تقلید (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴)، ج ۱ ص ۶۹-۶۳.
۱۳. خاطرات مستند سیدهادی خسروشاهی، درباره علامه طباطبایی، (قم، کلبه شروق، ۱۳۹۵)، ص ۱۴۷. البته وی کمترین اشاره ای به اینکه موضوع این اعلامیه چیست نکرده است!
۱۴. برای آشنایی با ذهنیت و نحوه استدلال حوزه علمیه قم درباره حقوق سیاسی زنان در آن زمان بنگرید به کتاب «زن و انتخابات»، مجموعه مقالاتی از زین العابدین قربانی، محمد [مجتهد] شبستری، علی حجتی کرمانی، عباسعلی عمید [زنجانی]، حسین حقانی، با مقدمه ناصر مکارم شیرازی، سلسله از اسلام چه می دانیم؟ ۱۴۶ صفحه، قم، بی تا [نیمه اول دهه چهل] مقالات نام نویسنده ندارد!
۱۵. [بازخوانی حقوق زنان در اسلام: عدالت مساواتی به جای عدالت استحقاقی](#) (۲۰ آبان ۱۳۹۰).
۱۶. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲ ص ۲۰۷.
۱۷. پیشین، ص ۲۹۸.

۱۸. این رساله به شکل مستقل در ربیع الاول ۱۳۹۱ق [اردیبهشت ۱۳۵۰] در ۳۱ صفحه در قم منتشر شد. بعد در جلد دوم مجموعه رسائل علامه طباطبایی به کوشش سید هادی خسروشاهی (قم: بوستان قم، ۱۳۸۷، ص ۱۵۳-۲۴۴) منتشر شده است. نعمت الله صالحی نجف آبادی در کتاب عصای موسی یا نقد نقدها (تهران، ۱۳۸۰، ص ۷۴-۹۴) به آن پاسخ داده است.
۱۹. در مورد شریعتی در این مقاله به تفصیل بحث کرده ام: ایضاح چرخش سیاسی مصباح: سیری تحول روابط مصباح یزدی و خامنه ای (۲ آبان ۱۴۰۰)، در مورد علم امام بنگرید به این مقاله: قرائت فراموش شده: بازخوانی نظریه علمای ابرار، تلقی اولیه اسلام شیعی از اصل امامت (۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۵).
۲۰. در این زمینه در اینجا به تفصیل بحث کرده ام: دوران معاضدت و معاونت: مناسبات خمینی و منتظری تا شهریور ۱۳۶۵، مجموعه استیضاح خبرگان و رهبران دینی (۱۳۷۰-۱۳۶۱)، دفتر دوم (اسن آلمان: نشر اندیشه های نو، ۱۴۰۰)، ص ۱۷۳-۱۴۴.
۲۱. بنگرید به حمید روحانی زیارتی، نهضت امام خمینی، جلد دوم، ص ۳۹۷-۳۹۸.
۲۲. بنگرید به خاطرات مستند سید هادی خسروشاهی درباره علامه طباطبایی، ص ۱۴۸-۱۵۸.
۲۳. بررسی های اسلامی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، ج ۲، ص ۲۷۹-۲۸۱.
۲۴. خاطرات مستند سید هادی خسروشاهی درباره علامه طباطبایی، ص ۱۴۷.
۲۵. در کتاب یادشده در «متن اعلامیه جمعی از روحانیون تهران درباره ی بازداشت امام و مهاجرت علما و روحانیون از مناطق مختلف کشور به تهران» مورخ خرداد ۱۳۴۲ در ضمن علمایی که برای حمایت از آقای خمینی از قم به تهران آمده بودند اسامی آقایان نجفی مرعشی، شیخ مرتضی حائری، و سید محمدحسین طباطبایی آمده است (اسناد انقلاب اسلامی، ج ۴ ص ۸۴) اعلامیه فاقد امضاست.
۲۶. سیر مبارزاتی امام خمینی در آئینه اسناد به روایت ساواک، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶) ج ۵، ص ۳۴۲.
۲۷. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱ ص ۵۳۸.
۲۸. این خاطره را با منبع آن قبلا در این مقاله نقل کرده بودم: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود (۲۴ آبان ۱۳۹۵)
۲۹. مصاحبه نجمه سادات طباطبایی با خبرگزاری فارس، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷.
۳۰. در درس منظومه «شاگردهای ایشان ده تا بیست نفر بودند.» (خاطرات آیت الله العظمی منتظری، ج ۱، ص ۹۰) «آیت الله خمینی یک درس اسفار هم می گفتند که هفت هشت نفر از بزرگان از جمله آقای حاج شیخ عبدالجواد (جبل عاملی خمینی شهری) و آقای حاج آقا رضا صدر و آقای حاج آقا عزالدین زنجانی که حالا مشهود است و چند نفر دیگر [من و آقای مطهری] در آن شرکت می کردند.» (پیشین، ص ۹۳)

۳۱. «علامه سید محمدحسین طباطبایی: سی و دو سال پیش از شهادت ایشان [مطهری، ۱۳۲۵] من از تبریز به قم پناهنده شدم. اوضاع آنجا خراب بود، بدین خاطر به قم آمدم. بعد بنابراین شد که در قم بمانم. تدریس درس حکمت (فلسفه) را شروع کردم. غیر از بنده در قم آقای خمینی بودند که درس فلسفه ای داشتند و چند نفری از آقایان در درس ایشان شرکت می کردند. ایشان اسفار درس می دادند. بعد آن آقایان درس ایشان را ترک کردند و به حوزه درس ما منتقل شدند و شروع به تحصیل کردند. سالها این درس ادامه داشت.» (مصاحبه مندرج در کتاب پاره ای از خورشید: گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی استاد شهید مرضی مطهری، گردآوری و تدوین حمیدرضا سیدناصری و امیررضا ستوده، تهران: ذکر، ۱۳۸۸، ص ۳۵۶). تفسیر قضیه از منظر دیگر: «اواخر علامه طباطبایی نیز فلسفه می گفت. متخصصین می گفتند تدریس امام مقدم بر ایشان است. زمانی که علامه طباطبایی تدریس فلسفه را شروع کرد امام احساس وظیفه کرد و درس فلسفه را تعطیل کرد و به دنبال فقه رفت و تدریس خارج فقه را شروع کرد و دیگر فلسفه نفرمود.» (خاطرات آیت الله احمدی میانجی، به کوشش عبدالرحیم ابادری، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷، ص ۹۷)
۳۲. «مرحوم علامه طباطبایی هم در آن زمان اسفار می گفت و می گفتند شاید حدود دویست و پنجاه تا سیصد نفر شاگرد دارد، بعضی از بزرگان هم درس اسفار ایشان می رفتند.» (خاطرات آیت الله العظمی منتظری، ج ۱، ص ۱۳۶)
۳۳. یکی از مثالهای آن بحث موضوع علم است. استاد عبدالله جوادی آملی به آراء دو استاد خود در ابتدای بحث اسفار اشاره می کرد. (سال ۱۳۶۹، درس خارج اسفار)
۳۴. علی دوانی، نقد عمر: زندگی و خاطرات، تهران: رهنمون، ۱۳۸۶، ص ۴۸۵.
۳۵. خاطرات آیت الله احمدی میانجی، ص ۱۷۳.
۳۶. سیدمحمدعلی حسینی میلانی، علم و جهاد: حیاة آیت الله العظمی السید محمدهادی الحسینی الميلانی، مراجعه و اشراف سید علی میلانی، قم: لسان الصدق، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۶-۴۴.
۳۷. محمد حسین غروی اصفهانی، حاشیة کتاب المکاسب، ج ۱ ص ۲۱۴ (چاپ سنگی)، ج ۲ ص ۳۹۱-۳۹۲ (چاپ جدید).
۳۸. التنقیح فی شرح العروه الوثقی، تقریر اباحت سید ابوالقاسم موسوی خویی، به قلم میرزا علی غروی تبریزی، کتاب الاجتهاد والتقلید، ص ۴۲۴. و نیز بنگرید به تحقیق این قلم با عنوان «[آقای خوئی و ولایت مطلقه فقیه](#)»، ۲۴ مرداد (۱۳۹۵)
۳۹. حکومت ولایی، به همین قلم، فصل بیست و چهارم، [ادله عقلی غیرمستقل بر ولایت فقیه](#)، (تهران، نشر نی، ۱۳۸۷) ص ۳۸۱.
۴۰. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۸۳ سوره نساء، ج ۵، ص ۲۳؛ حکومت ولایی، فصل بیست و یکم: بررسی مستندات قرآنی حکومت ولایی، ص ۳۴۶.
۴۱. بنگرید به کتاب نظریه های دولت در فقیه شیعه، به همین قلم، (تهران، نشر نی، ۱۳۸۷).

۴۲. این واقعه را با منبع آن قبل در این مقاله نقل کرده بودم: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود» (۲۴ آبان ۱۳۹۵)
۴۳. «گفتگویی با استاد درباره شهید مطهری»، در کتاب بررسی های اسلامی، ج ۲، ص ۲۸۵.
۴۴. بنگرید به کتاب الکترونیکی انقلاب و نظام در بوته نقد اخلاقی: آیت الله سیدمحمد روحانی، مباحثه و مرجعیت، به همین قلم، ۱۳۶۴، مجموعه مواجهه جمهوری اسلامی با علمای منتقد، دفتر سوم.
۴۵. سید رضا صدر، در زندان ولایت فقیه، مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن کدیور، آبان ۱۳۹۵.
۴۶. بنگرید به مقاله بلند نماد تقوی، فقه سنتی، مخالفت با انقلاب و انکار ولایت فقیه: سیری در آراء و مواضع آقا سید احمد خوانساری، بهمن ۱۳۹۶.
۴۷. بنگرید به کتاب الکترونیکی اسنادی از شکسته شدن ناموس انقلاب: نگاهی به سالهای پایانی زندگی آیت الله سیدکاظم شریعتمداری، همراه با نقدها، ۱۳۹۴، مجموعه مواجهه جمهوری اسلامی با علمای منتقد، دفتر اول.
۴۸. بنگرید به کتاب الکترونیکی به نام اسلام هر چه می خواهند می کنند: بازخوانی انتقادات شیخ بهاءالدین محلاتی از انحرافات اساسی جمهوری اسلامی، ۱۳۹۶، مجموعه مواجهه جمهوری اسلامی با علمای منتقد، دفتر چهارم.
۴۹. بنگرید به مقاله میراث بیان گذار: رویه‌ی یک‌سالاری فراقانونی (۱۰ خرداد ۱۳۹۴) مطلب دوم: حصر خانگی هم‌رمز قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲.
۵۰. تیسه به ریشه دادگستری: تحلیل انتقادی منظر قضائی بنیانگذار، مطالعه موردی عملکرد بهمن ۱۳۵۷ تا آذر ۱۳۵۸ (۱۳ خرداد ۱۳۹۷)
۵۱. انحراف انقلاب: اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ سید ابوالفضل مجتهد موسوی زنجانی، مقدمه، تصحیح و تحقیق اینجانب، ۱۳۹۹، ۱۳۷ صفحه، کتاب الکترونیکی.
۵۲. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۳۶۳، دیدار با مسئولان بنیاد شهید سراسر کشور، مجروحان و معلولان بیمارستانهای امام خمینی و شهید مصطفی خمینی و خانواده شهدای شهرستان کرج با موضوع اهمیت حفظ جمهوری اسلامی، نقش روحانیت در طول تاریخ و طرح خیانت‌بار سازش با اسرائیل.
۵۳. صحیفه امام، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، ج ۷، ص ۱۷۹-۱۷۸ پیام کتبی به مناسبت شهادت مرتضی مطهری؛ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸، ج ۷ ص ۱۸۲-۱۸۴ سخنرانی به مناسبت مراسم بزرگداشت مرتضی مطهری؛ پاسخ کتبی جداگانه به پیامهای تسلیت سید محمد خاتمی، سید ابراهیم حق شناس، علی انصاری، عطاءالله اشرفی اصفهانی، افقهی سبزواری، سیدمهدی یثربی، قاضی طباطبایی و سید حسین خادمی به مناسبت شهادت مرتضی مطهری (۲۶-۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۸، ج ۷ و ۲۱)؛ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، ج ۷ ص ۲۲۱-۲۲۰: سخنرانی با موضوع شهادت مطهری و بازتاب آن؛ ۲۷ اسفند ۱۳۵۸، ج ۱۲ ص ۱۸۸-۱۸۷، پیام کتبی توصیه به

جوانان در استفاده از آثار و کتب استاد شهید مطهری؛ ۹ اردیبهشت ۱۳۶۰، ج ۱۴، ص ۳۲۵، پیام کتبی در تجلیل از شخصیت شهید مطهری و خدمات و آثار علمی وی.

۵۴. صحیفه امام، ۱۹ شهریور ۱۳۵۸، ج ۹، ص ۴۸۶: پیام کتبی به مناسبت رحلت سیدمحمود طالقانی؛ ۲۲ شهریور ۱۳۵۸، ج ۹، ص ۵۱۸-۵۱۳: سخنرانی در جمع خانواده مرحوم طالقانی؛ ۲۳ شهریور ۱۳۵۸، ج ۹، ص ۵۳۲-۵۴۰: سخنرانی درباره ابعاد شخصیت آقای طالقانی؛ ۲۴ شهریور ۱۳۵۸، ج ۹، ص ۵۴۱-۵۴۲: پاسخهای جداگانه کتبی به پیامهای تسلیت حافظ اسد و یاسر عرفات به مناسبت رحلت آقای طالقانی.

۵۵. روزنامه اطلاعات ۲۸ مرداد ۱۳۶۰، ص ۱۴؛ صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۸۴، پیام مورخ ۱۷ مرداد ۱۳۶۰ (تاریخ نادرست است!)؛ این پیام تسلیت در جلد پانزدهم صحیفه امام (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹، چاپ پنجم) که حاوی پیامهای تیر تا بهمن ۱۳۶۰ آقای خمینی است بدون هیچ توضیحی حذف شده است! چرا؟ در کل صحیفه امام این پیام تسلیت درج نشده است!

۵۶. بنگرید به کتاب الکترونیکی به نام اسلام هر چه می خواهند می کنند: بازخوانی انتقادات شیخ بهاءالدین محلاتی از انحرافات اساسی جمهوری اسلامی، به همین قلم، ۱۳۹۶، مجموعه مواجهه جمهوری اسلامی با علمای منتقد، دفتر چهارم، خصوصاً فصل هشتم آن.

۵۷. صحیفه امام، ۱۵ اسفند ۱۳۶۴، ج ۲۰، ص ۱۱-۱۰: پیام کتبی به مناسبت درگذشت آقای مرتضی حائری یزدی.

۵۸. شیعه: مذاکرات و مکاتبات پروفیسور هانری کربن با علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، یادداشت و تنظیم از علی احمدی میانجی و هادی خسروشاهی، تدوین و ویراستاری محمدامین شاهجویی، ویراست دوم، تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۲. مقدمه آقای طباطبایی ص ۹-۱۴ (با تلخیص).

۵۹. پیشین، ص ۳.

۶۰. علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، رسالت تشیع در دنیای امروز: گفتگویی دیگر با هانری کربن، به کوشش [علی احمد میانجی و] سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ (چاپ دوم). تاریخ مقدمه آقای طباطبایی سال ۱۳۴۰ است (ص ۴۲).

۶۱. خاطرات مستند سیدهادی خسروشاهی درباره علامه طباطبایی، ص ۱۳۲.

۶۲. پیشین. شخصیتهایی که به طور غیرمرتب در این جلسات شرکت می کردند: سیدجلال الدین آشتیانی، بدیع الزمان فروزانفر، مهدی بازرگان، ناصر مکارم شیرازی، و سیدهادی خسروشاهی. و اینجانب نیز در چند جلسه در منزل آقای ذوالمجد یا محل اقامت موقت استاد علامه در درکه حضور یافتیم. (پیشین) «هر کسی اجازه شرکت در این گفت و گوها را نداشت و ما تنها به حدود ده نفر اجازه حضور در آنها را داده بودیم.» (نصر، در جستجوی امر قدسی)

۶۳. ابراهیمی دینانی در سال ۱۳۴۵ از قم به تهران مهاجرت کرده است، لذا این ملازمت در سفر قم به تهران تا سال مذکور بوده است.

۶۴. عبدالله نصری، آینه‌های فیلسوف: گفتگوهایی در باب زندگی، آثار و دیدگاههای استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی، تهران: سروش، ۱۳۸۰، ص ۴۰.
۶۵. در جست‌وجوی امر قدسی: گفت‌وگوی رامین جهاننگلو با سیدحسین نصر. ترجمه سیدمصطفی شهرآیینی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۴.
۶۶. زیر آسمان‌های جهان: گفت‌وگوی داریوش شایگان با رامین جهاننگلو، ترجمه نازی عظیمی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه، ۱۳۸۷، ص ۱۳۵.
۶۷. کریم فیضی، سرشت و سرنوشت: گفت‌وگو با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۷، ص ۲۴۹-۲۴۸. این بخش از گفتگوی ابراهیمی دینانی در قالب ویدئو نیز در دسترس است. به‌علاوه خبرگزاری مهرنیوز در تاریخ ۲۳ آبان ۱۴۰۰ گفته‌های ابراهیمی دینانی را با عنوان زیر منتشر کرده است: [انقلابیونی که خوش نداشتند علامه طباطبایی با هانری کربن دیدار کند](#). سیدهادی خسروشاهی از ابراهیمی دینانی نقل کرده که «در دوران قبل از پیروزی انقلاب هم گهگاهی جلسات برقرار بود ولی بعد به درخواست (!) بعضی از دوستان این جلسات تعطیل گردید و هانری کربن هم دیگر به ایران نیامد. [علامت تعجب از خود خسروشاهی است] ... [پرسش]: اشاره کردید که این جلسات بعدها توسط بعضی دوستان به تعطیلی کشانده شد، به طور روشن چه کسانی مانع استمرار این جلسات شدند؟ [پاسخ خسروشاهی]: بنده اطلاع دقیقی ندارم، ولی روزی دکتر [ابراهیمی] دینانی ماجرا را بر این‌جانب تعریف کرد و من برای آن که گفت‌وگو مستند باشد ترجیح می‌دهم خلاصه‌ای از آنچه خود ایشان در این زمینه نوشته‌اند نقل کنم.» آنگاه عبارات مندرج در متن را از کتاب سرشت و سرنوشت نقل کرده است. (خاطرات مستند سیدهادی خسروشاهی درباره علامه طباطبایی، ص ۱۳۶-۱۳۴)
۶۸. خاطرات آیت الله ابراهیم امینی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۳-۱۱۴.
۶۹. پیشین، ص ۱۱۴-۱۱۵.
۷۰. این واقعه را با منبع آن قبلاً در این مقاله نقل کرده بودم: «[در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود](#)» (۲۴ آبان ۱۳۹۵).
۷۱. محمدحسن اعرابی (۱۳۳۳-۱۳۸۹) همسر خانم فریده مصطفوی دختر دوم آقای خمینی یکی از وکلا و مسئول پاره‌ای از کارهای مالی آقای خمینی در دوران تبعید ایشان بود. (گذری کوتاه بر زندگی محمدحسن اعرابی، پایگاه اطلاع‌رسانی و خبری جماران، ۳۱ خرداد ۱۳۹۲)
۷۲. مصاحبه با خبرگزاری فارس، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷.
۷۳. برگی از تاریخ، مزاح جالب علامه طباطبایی با بنیانگذار جمهوری اسلامی، خبرگزاری فارس، ۲۳ آبان ۱۳۹۹.
۷۴. فارس: به بحث ازدواج خود اشاره کردید، طریقه‌آشنایی و ازدواج شما با شهید قدوسی به چه شکل بود؟ طباطبایی: «ما سال ۱۳۳۳ و حدوداً دو ماه به عید نوروز مانده بود، در زمستان ازدواج کردیم. آقای [علی] قدوسی جزء شاگردان پدرم (علامه

طباطبایی) بودند، من کلاس سوم [ابتدایی] بودم که آقای قدوسی من را از پدرم خواستگاری کرد، اما حاج آقا مخالفت کرده و گفته بودند او هنوز بچه است، اما بالاخره آن قدر فشار آوردند که کلاس ششم ابتدایی پدرم قبول کردند، چون در بین شاگردان پدر، ایشان فرد بسیار لایقی بود. پدرم از لحاظ ادب و رفتار خیلی ایشان را قبول داشت و نهایتاً نیز آقای قدوسی را پذیرفت، قرار شد ما یک سال عقد کرده بمانیم که اتفاقاً سر سال پدر آقای قدوسی فوت کرد، ... و ما یک سال دیگر نیز به خاطر فوت پدر آقای قدوسی صبر کردیم و بالاخره [در بهمن ۱۳۳۳] ازدواج کردیم. «فارس: یعنی شما هم شهید قدوسی را می‌شناختید؟ طباطبایی: «خیر؛ آقای قدوسی نیاوندی بود و ما در قم بودیم و یکدیگر را نمی‌شناختیم، البته پدرم، پدر ایشان [آخوند ملااحمد] را می‌شناخت.» (مصاحبه نجمه سادات طباطبایی با خبرگزاری فارس، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷)

۷۵. صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۶۸.

۷۶. مهدی هادوی (۱۴۰۰-۱۳۰۵) تنها غیرروحانی است که از سوی آقای خمینی حکم قضائی دریافت کرده است. او دارای اجازه اجتهاد از شیخ عبدالنبی عراقی، و فارغ التحصیل دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بوده است. هادوی در سال ۱۳۴۲ رئیس دادگستری قم بود و علیرغم فشار حکومت حاضر نشد حکم تبعید رهبر قیام ۱۵ خرداد را امضا کند. یک ماه و نیم بعد از کناره گیری اسدالله مبشری (۱۳۶۹-۱۲۸۸) نخستین وزیر دادگستری پس از انقلاب (اواخر ۱۳۵۸)، مهدی هادوی دیگر وصله ناهمرنگ قوه قضائیه که حقوقدانی منضبط بود به اعتراض کناره گیری کرد. به نوشته خودش در پاسخ به پرسش نویسنده: «استعفایم از دادستانی کل انقلاب دو علت داشت. یکی اینکه برخی تصور می‌کردند در احکامی که [صادق] خلخالی صادر می‌کرد من دخالت داشته‌ام والا او را برمی‌داشتم. همان هنگام برای کسانی که در این باره با من صحبت می‌کردند گفتم که من دادستان کل انقلاب می‌باشم و مسئول دادرهای انقلاب در تمام ایران هستم و در نصب و عزل حکام این دادگاهها دخالتی ندارم. آنها را حضرت امام [خمینی] معین می‌کند. ... علت دیگر استعفایم ... روزی آقایان دکتر [سیدمحمد] بهشتی و [سیدابوالحسن] بنی صدر و حجت‌الاسلام [احمد] آذری قمی به دادستانی کل انقلاب آمدند». اما آذری قمی پیشنهاد شورای انقلاب نبود، حتی با هادوی دادستان کل انقلاب هم مشورت نشده بود، مستقیماً از سوی آقای خمینی به دادستانی انقلاب تهران منصوب شد. هادوی به این نتیجه می‌رسد که با این بی‌ضابطگی‌ها توان ادامه کار را ندارد. استعفا کرد. «ولی ایشان [آقای خمینی] قبول نمی‌کرد و بالاخره پس از چهل روز پذیرفت و حکم آقای قدوسی را نیز برای من فرستاد که به ایشان بدهم. آقای قدوسی نیز دو روز بعد آمد و از من گرفت و من هم کار را به او سپردم و آسوده شدم.» دادستانی آذری هم دو ماه بیشتر دوام نیاورد. او در ۲۵ شهریور ۵۸ «به دلیل بیماری و ابتلا به مرض قند، فشار کاری و کارشکنی‌ها و اخلال برخی افراد در دادرها» استعفا کرد. هادوی در سمت رئیس دادگاه عالی انتظامی قضات در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۵۸ به درخواست خودش بازنشسته شد و مدت کوتاهی عضو حقوقدان دوره اول شورای نگهبان بود. (تپشه به ریشه دادگستری: تحلیل انتقادی منظر قضائی بنیانگذار، مطالعه موردی عملکرد بهمن ۱۳۵۷ تا آذر ۱۳۵۸، به همین قلم (۱۳ خرداد ۱۳۹۷) هادوی در تاریخ ۳ مهر ۱۴۰۰ درگذشت. مقام رهبری در سوگ وی تسلیت نداد!

۷۷. صحیفه امام، ج ۹، ص ۲۶۴-۲۶۵.

۷۸. من به همراه احمد صدری در تاریخ ۶ فروردین ۱۳۹۰ بیانیه زیر را منتشر کردیم: [اعتراض به خارج کردن مجاهدین خلق از لیست سازمانهای تروریستی](#). پنج ماه بعد هم اطلاعیه جمعی زیر را امضا کردم: [ابراز نگرانی از خارج کردن مجاهدین خلق از لیست سازمانه تروریستی](#) (۱۱ مرداد ۱۳۹۰).

۷۹. وارد شدن بر خداوند.

۸۰. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۷۴.

۸۱. خاطرات آیت الله ابراهیم امینی، ص ۱۱۹-۱۱۷. امینی در ابتدای این بخش نوشته است: «علامه در سالهای آخر زندگی: متأسفانه این دانشمند بزرگ در روزهای واپسین زندگی به بیماری فراموشی مبتلا شد و همه چیز حتی نام دوستان نزدیک و فرزندان را فراموش کرد.» قاعدتا اگر این امر صحت داشته باشد متعلق به «روزهای واپسین» حیات ایشان یعنی حوالی ۲۴ آبان ۱۳۶۰ است، والا خود امینی شواهد متعددی در همین بخش نقل کرده که آقای طباطبایی در شهریور و مهر ۱۳۶۰ او را شناخته و به پرسشهای علمیش به نحوی پاسخ داده که تعجب حاضرین را برانگیخته است.

۸۲. یادداشتی که به مناسبت درگذشت زنده یاد محمدرضا حکیمی منتشر کردم: [حکیمی تفکیکی عدالت‌خواه ناراضی](#) (۵ شهریور ۱۴۰۰)

۸۳. محمد رضا حکیمی، عقلانیت جعفری، کتاب اول، مقالات، مقاله سوم: حکمت قرآنی و فلسفه یونانی، تهران، انتشارات دلیل ما، بهار ۱۳۹۰، ص ۱۲۳-۱۲۲.

۸۴. پیشین، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۸۵. پیشین، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۸۶. پیشین، پاورقی ص ۱۳۵.

۸۷. پیشین، ص ۱۳۳-۱۳۶.

۸۸. پیشین، ص ۱۳۶.

۸۹. بنگرید به مصاحبه اینجانب با روزنامه خرداد مورخ ۲۵ تا ۲۷ خرداد ۱۳۷۷ تحت عنوان [«نگاهی به کارنامه بیست ساله جمهوری اسلامی»](#)، بعدا در کتاب دغدغه های حکومت دینی، ص ۶۱۰-۶۲۲. این مصاحبه مرا به زندان اوین کشانید!

۹۰. تفصیل بحث درباره روایت حکیمی را اینجا ببینید: [این انقلاب یک شهید دارد، و آن هم اسلام است](#) (۲۱ شهریور ۱۳۹۵)

۹۱. بیانات رهبری در دیدار با اعضای گروه ویژه و گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی ایران، ۱۲ اسفند ۱۳۷۰. (پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری)

۹۲. پیام تسلیت مقام رهبری در پی درگذشت عالم و متفکر برجسته آقای محمدرضا حکیمی، ۱ شهریور ۱۴۰۰. (پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری)

۹۳. این روایت را قبلا در مقاله زیر نقل کرده بودم: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود» (۲۴ آبان ۱۳۹۵). در گزارش مذکور پنج خطا صورت گرفته بود که در گزارش اخیر تصحیح شده است: یک. اسم کوچک ذوالمجد طباطبایی سیداحمد است نه سیدعلی محمد. سیدعلی محمد برادر سیداحمد بوده است. عضو حلقه تأویل سید احمد ذوالمجد بوده نه علی محمد ذوالمجد. دو. ذوالمجد مالک ویلای جابان دماوند نبوده است. آن ویلا اجاره ای بوده است و به نوشته ابراهیم امینی «بعضی ارادتمندان خانه ای (باغچه ای) در دماوند برای ایشان اجاره کرده بودند». سه. محمدتقی فلسفی واعظ مشهور در جلسه ای که آقای طباطبایی این عبارت را برزبان رانده حضور نداشته است، بلکه زمانی که ذوالمجد و دیگر اعضای حلقه تأویل داشتند به ویلای جابان دماوند می رفتند دیدند وی از ملاقات با آقای طباطبایی دارد خارج می شود. چهار. عیسی سپهدی در جلسه مذکور حضور نداشته است (با توجه به درگذشت وی چند ماه قبل از پیروزی انقلاب)؛ پنجم. محقق داماد شخصا در جلسه مذکور حضور نداشته و قضیه را همانند علی وکیل مستقیما از ذوالمجد شنیده است. این خطاها یا در گزارش راوی صورت گرفته یا من در یادداشت گزارش خطا کرده بودم. خطای نخست (اسم کوچک ذوالمجد) در گزارش راوی نبود و من سیداحمد را با برادرش اشتباه گرفتم. چهار خطای دیگر از جانب من صورت نگرفته است. در هر صورت از محضر خوانندگان محترم بابت پیش آمدن این خطاها عذرخواهی می کنم. هیچکدام از این خطاها در اصل مسئله تغییری ایجاد نمی کند، چرا که چهار مورد نخست در جزئیات فرعی است، و مورد اخیر محقق داماد را از راوی طبقه اول به راوی طبقه دوم تنزل می دهد، اما هیچ خللی در اصل نقل نمی زند.

۹۴. برخی مقالات منتشرشده احمد ذوالمجد طباطبایی در مجله کانون وکلا: بحث در اطراف مواد ۴۸ و ۱۱۷ قانون ثبت اسناد (اسفند ۱۳۳۵، شماره ۵۱، ص ۴۳-۴۴)؛ مقصود از کلمه تصاحب مذکور در ماده ۲۴۱ قانون کیفر عمومی راجع به بزه خیانت در امانت چیست؟ (مهر- دی ۱۳۳۸، شماره ۶۷-۶۸، ص ۶۱-۶۴)؛ عناصر متشکله بزه اختلاس و منظور از کلمه وظیفه (آذر - اسفند ۱۳۳۹، شماره ۷۴، ص ۴۲-۴۷)؛ راجع به قانون اصلاح منع کشت خشخاش و مواد مخدره (فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۰، شماره ۷۵، ص ۴۸-۴۶)؛ راجع به ماده ۲۳۸ قانون کیفر عمومی (مرداد و شهریور ۱۳۴۵، شماره ۱۰۳، ص ۹۶-۹۹). در سه مقاله اخیر او وکیل دادگستری معرفی شده است. از سال تولد وی اطلاعی ندارم. به گزارش پایگاه اطلاع رسانی بهشت زهرا آقا احمد ذوالمجد طباطبایی فرزند حبیب الله در تاریخ ۸ بهمن ۱۳۷۳ در این گورستان مدفون شده است. تاریخ تولد وی در این سامانه درج نشده است.

۹۵. زیر آسمان‌های جهان: گفت‌وگوی داریوش شایگان با رامین جهاننگلو. بنگرید به مصطفی محقق داماد، درخشش قرآن مجید در مغرب زمین، روزنامه اطلاعات، شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۹۵.

۹۶. برخی از مقالات هنری کربن که توسط عیسی سپهدی از فرانسوی به فارسی ترجمه و منتشر شده است: در باب امام دوازدهم (مجله مردم‌شناسی، تابستان ۱۳۳۷، ص ۷۹-۹۸)؛ سه گفتار در باب تاریخ معنویت ایران: گفتار اول مذاهب شیعه و اسماعیلیه، گفتار دوم حکمت اشراق در ایران زمین در سده دوازدهم میلادی، گفتار سوم حکمت الهی شیعه از عصر صفویه (مجله دانشکده

ادبیات دانشگاه تهران، مهر ۱۳۳۷، سال ششم، شماره ۱، ص ۵۱-۴۶؛ شکفتگی فلسفه در اسلام از ابن سینا تا ابن رشد (مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، بخش اول: مهر ۱۳۳۷، سال ششم، شماره ۱، ص ۳۷-۲۹؛ بخش دوم: مهر ۱۳۳۸، سال هفتم، شماره ۱، ص ۳۵-۳۱)؛ روز جشن فرشتگان: شیعه و تفسیر قدسی مهدویت (خرندنامه همشهری، شهریور ۱۳۸۵، شماره ۶، ص ۱۳-۱۰)؛ میرداماد یا معلم ثالث، مکتب الهی اصفهان (مجله مردمشناسی، شماره ۱، ص ۸۳-۵۳؛ بزرگداشت پروفسور هانری کربن، دوره ۱، ۲۹ شهریور ۱۳۹۵، ص ۱۸۵-۱۵۱) اطلاعاتی درباره وی: عیسی‌خان سپهبدی فرزند اسدالله خان، متولد ۱۲۹۰ همدان اعزامی سال ۱۳۰۸، در رشته فلسفه و ادبیات فرانسه و علوم تربیتی از دانشکده حقوق و ادبیات سوربن لیسانس گرفت و ضمن آن که موفق به اخذ دیپلم عالی روان‌شناسی و جمال‌شناسی شد. در سال ۱۳۱۵ به ایران برگشت و در دانشگاه تهران به تدریس زبان و ادبیات فرانسه پرداخت. (عبدالحسین نوائی و الهام ملک زاده، دانشجویان ایرانی در اروپا: اسناد مربوط به قانون اعزام محصل از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲، ص ۶۸۵) در این منبع سال درگذشت وی ذکر نشده است. در منبع دیگر وی «متولد ۱۲۹۶ تهران» است و مدرک اخیر وی «دکتری عالی روانشناسی و جمال‌شناسی» است. «وی از مهر ۱۳۱۸ در دانشکده ادبیات و سپس دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران به تدریس زبان فرانسه و ادبیات فرانسه بویژه متون حقوق فرانسوی پرداخت و تا اواخر دهه ۱۳۴۰ در همین سمت باقی ماند. وی اوایل دهه ۱۳۶۰ چشم از جهان فروبست.» [اوایل دهه ۱۳۶۰، نه اوایل سال ۱۳۶۰]. (عباس مبارکیان، چهره‌ها در تاریخچه نظام آموزش عالی حقوق و عدلیه نوین، تهران: انتشارات پیدایش، ۱۳۷۷، ص ۱۵۶-۱۵۵). اگر اطلاعات موثقی از تاریخ و محل تولد وی پیدا کنم، در ویرایش بعدی تکمیل خواهم کرد. به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی سازمان بهشت زهرا عیسی‌سپهبدی در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۵۷ در قطعه ۹ ردیف ۶۸ شماره ۷ این قبرستان دفن شده است. از دوستی که مرا به پایگاه مزبور راهنمایی کرد تشکر می‌کنم. در این سامانه تاریخ تولد و نام پدرش درج نشده است. اگر این فرد همان عیسی‌سپهبدی مورد بحث باشد در زمان برگزاری جلسه مذکور در قید حیات نبوده است.

۹۷. این را در مقاله زیر نقل کرده بودم: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود» (۲۴ آبان ۱۳۹۵). عدم امنیت به دلیل عدم حکومت قانون در جمهوری اسلامی باعث می‌شود که برخی افراد ترجیح دهند اطلاعاتشان بعد از مرگشان منتشر شود، آن هم اگر بازماندگان نشان احساس ناامنی نکنند.

۹۸. با وحشتی که نظام جمهوری اسلامی از کشف حقیقت دارد، امیدوارم خطری برای راویان این روایت تاریخی ایجاد نشود.

۹۹. اجتهاد در اصول و مبانی: اصلاح اندیشه اسلامی به روش اجتهاد ساختاری (۱۲ مهر ۱۳۹۵).

۱۰۰. این اختلافات جزئی در کتب اربعه حدیثی شیعه و صحاح سته اهل سنت غیرقابل انکار است.

۱۰۱. متن کامل دو تکذیب نامه محمدحسین قدوسی مورخ ۱۴ و ۱۸ شهریور ۱۳۹۵ را به ترتیب در مطلب قبلی خود نقل و نقد کرده ام: «چرا اولین شهید این انقلاب، اسلام بود؟» (۱۵ شهریور ۱۳۹۵) و «این انقلاب یک شهید دارد، و آن هم اسلام است» (۲۱ شهریور ۱۳۹۵).

۱۰۲. «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود» (۲۴ آبان ۱۳۹۵).

۱۰۳. مصاحبه نجمه سادات طباطبایی [قدوسی] «ادعاهای کدیور صحت ندارد/ درباره رابطه امام و علامه طباطبایی خیلی سمپاشی کرده‌اند» (خبرگزاری فارس، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷)؛ و «خاطراتی از واپسین روزهای حیات شهید قدوسی، مشورت شهید قدوسی با علامه طباطبایی درباره فعالیتهای مبارزاتی، آیا علامه گفته بود: تنها شهید این انقلاب اسلام است؟» (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، محمدجعفرنگلو، ۱۳ شهریور ۱۴۰۰)
۱۰۴. محمدحسن قدوسی فرزند ارشد این بانوی محترم و شهید علی قدوسی در نخستین ماههای جنگ با صدام در تاریخ ۱۶ دی ۱۳۵۹ در هویزه به درجه رفیع شهادت نائل شد.
۱۰۵. به مؤیداتی از مصاحبه های سرکار خانم منصوره روزبه (طباطبایی) در اینجا اشاره کرده ام و تکرار نمی کنم: «[چرا اولین شهید این انقلاب، اسلام بود؟](#)» (۱۵ شهریور ۱۳۹۵)
۱۰۶. مصاحبه نجمه سادات طباطبایی [قدوسی] با خبرگزاری فارس، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷.
۱۰۷. مصاحبه نجمه سادات طباطبایی [قدوسی] با مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳ شهریور ۱۴۰۰.
۱۰۸. صحیفه امام، ۱۵ اسفند ۱۳۶۴، ج ۲۰، ص ۱۱-۱۰.
۱۰۹. هیچیک از چهار مطلب قبلی مرتبط با این عبارت حکیمانه از وسایت من حذف نشده و انشاءالله حذف نخواهد شد. در ابتدای آنها عبارت مذکور در انتهای این گفتار به عنوان نظر نهایی نویسنده درج می شود.

تحریر سخنرانی زنده ۲۱ آذر ۱۴۰۰، ۱۲ دسامبر ۲۰۲۱



kadivar.com

<https://kadivar.com/19306/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.